

## فاجعه در شرف وقوع و راه مبارزه با آن

### قحطی فرا می رسد

روسیه را فاجعه‌ای اجتناب ناپذیر تهدید می کند. وضع حمل و نقل ریلی دچار پریشانی فوق العاده شده و این پریشانی افزایش می یابد. حرکت در راههای آهن متوقف خواهد شد. حمل و نقل مواد خام و ذغال برای کارخانه‌ها و همچنین حمل و نقل غله متوقف خواهد شد. سرمایه داران تعمداً و دائماً در امر تولید کارشکنی می نمایند (خراب می کنند، از کار می اندازند، مختل می کنند و مانع می سازند) و امیدوارند که این فاجعه بی سابقه موجبات شکست جمهوری و دموکراسی، و بطور کلی شوراها و تشکلهای پرولتاری و دهقانی را فراهم نموده، بازگشت رژیم سلطنتی و استقرار مجدد قدرت مطلق بورژوازی و زمینداران را تسهیل کند.

خطر قحطی و فاجعه عظیم حتمی است. در این باره تاکنون به کرات در تمام روزنامه‌ها بحث شده است. تعداد بی شماری قطعنامه چه از طرف احزاب و چه از طرف شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان صادر شده - قطعنامه‌هایی که در آنها تصدیق گردیده است فاجعه، حتمی و کاملاً نزدیک است، اقدامات اضطراری برای مبارزه بر علیه آن لازمند، مردم باید برای جلوگیری از نابودی «مساعی قهرمانانه» ابراز دارند و غیره. همه این را می گویند. همه این را تصدیق می کنند. همه در این باره تصمیم گرفته‌اند. ولی هیچ اقدامی نمی شود.

شش ماه از انقلاب می گذرد. فاجعه بیش از پیش نزدیک شده است. بیکاری جنبه همگانی به خود گرفته است. همینقدر فکر کنید: کشور دچار بی کالایی است و از کمبود خواربار و کافی نبودن نیروی کار دستخوش نابودیست و حال آنکه غله و مواد خام به حد کافی وجود دارد و آن وقت در چنین کشوری و در چنین لحظه بحرانی بیکاری تا این حد دامنه گرفته است! چه مدرکی از این بالاتر برای نشان دادن اینکه طی ۶ ماه انقلاب (که بعضی ها آنرا کبیر می نامند ولی عجالتاً شاید صحیح تر بود آنرا فاسد شده می نامیدند) در یک جمهوری دموکراتیک و با وجود این همه اتحادیه، نهادها و مؤسساتی که با غرور تمام عنوان «انقلابی - دموکراتیک» به خود می دهند، مطلقاً هیچ اقدام با اهمیتی برای جلوگیری از فاجعه و قحطی به عمل نیامده لازمست؟ ما با سرعتی روزافزون به نابودی نزدیک می شویم. جنگ منتظر نمی شود و موجب پریشانی روزافزون در کلیه شئون زندگی مردم می گردد.

و حال آنکه اندک توجه و تعمق در اوضاع کفایت تا برای هر کسی یقین حاصل شود که وسایل مبارزه علیه فاجعه و قحطی موجودند و اقدامات لازم برای این مبارزه کاملاً روشن، ساده، عملی و تماماً در دسترس نیروهای مردم می باشند و اگر این اقدامات بکار بسته نمی شوند علتش فقط اینست که تحقق شان به سودهای گزاف مثنی زمیندار و سرمایه دار لطمه می زند.

در واقع می توان تضمین کرد که شما حتی یک نطق و یک مقاله در هیچ روزنامه‌ای، اعم از داشتن هر روشی و نیز یک قطعنامه از طرف هیچ جلسه و یا مؤسسه‌ای پیدا نمی کنید که در آن اقدام اساسی و عمده مبارزاتی برای جلوگیری از فاجعه و قحطی بطور کاملاً روشن و صریح مورد تصدیق قرار نگرفته باشد. این اقدام عبارت است از کنترل، نظارت، حسابرسی و تنظیم امور از طرف دولت، توزیع صحیح نیروی کار در تولید و توزیع صحیح کالاها، صرفه جویی

در نیروهای مردم، جلوگیری از هر گونه ائتلاف بیهوده نیروها و بهینه مصرف کردن آنها. کنترل، نظارت و حسابرسی نخستین ضروریات مبارزه علیه فاجعه و قحطی هستند. این یک مسئله مسلم و مورد تصدیق عموم است. و دقیقاً همان اقدامیست که **انجام نمی دهند** زیرا می ترسند به تفوق زمینداران و سرمایه داران، به سودهای گزاف، خارق العاده و شرم آور آنان که از راه گرانفروشی و قراردادهای جنگی (اکنون تقریباً همه بطور مستقیم یا غیرمستقیم برای جنگ «کار می کنند») به دست می آید و همه از آن آگاهند و همه ناظر آند و همه درباره آن آه و فغان راه انداخته‌اند، تجاوزی بشود.

مطلقاً هیچ اقدامی برای معمول کردن چنین کنترل، حسابرسی و نظارتی که حداقلی از کارایی را داشته باشد از طرف دولت به عمل نمی آید.

### بی عملی مطلق دولت

همه جا علیه هر گونه کنترل، نظارت و حسابرسی و علیه هر گونه کوششی که هدف آن سر و صورت دادن به این امر از طرف دولت باشد، بطور سیستماتیک، مداوم و از همه سو کارشکنی می شود. باید بی نهایت ساده لوح بود تا نفهمید - یا فوق العاده سالوس بود تا خود را به نفهمی زد - که منشأ این کارشکنی از کجاست و این عمل با چه وسایلی انجام می گیرد. زیرا این کارشکنی بانکداران و سرمایه داران، این **عقیم گذاردن** هر گونه کنترل، نظارت و حسابرسی از جانب آنها، با شکل‌های دولتی یک جمهوری دمکراتیک و وجود مؤسسات «انقلابی - دمکراتیک» دمساز می گردد. حضرات سرمایه داران حقیقتی را که همه طرفداران سوسیالیسم علمی در گفتار آنرا قبول دارند ولی منشویکها و اس آر‌ها پس از آنکه دوستانشان شغل‌های بی دردمندی به عنوان وزیر و معاون وزیر و غیره را اشغال کردند کوشیدند بلافاصله فراموش نمایند، به خوبی آموخته‌اند. و این حقیقت همانا عبارت از اینست که تعویض شکل‌های سلطنتی کشورداری با شکل‌های جمهوری دمکراتیک، ماهیت اقتصادی استثمار سرمایه داری را ذره‌ای تغییر نمی دهد و لذا عکس مطلب نیز صدق می کند - باید فقط **شکل مبارزه** در راه مصونیت و قداست سودهای سرمایه داری را عوض کرد تا تحت رژیم جمهوری دمکراتیک نیز با همان کارایی از آنها دفاع شود که در رژیم سلطنت مطلقه دفاع می شد.

کارشکنی کنونی یا تازه ترین شیوه کارشکنی که در جمهوری دمکراتیک علیه هر گونه کنترل، نظارت و حسابرسی به عمل می آید عبارت از اینست که سرمایه داران (و نیز بدیهی است تمام منشویکها و اس آر‌ها) «اصل» کنترل و لزوم آنرا در گفتار «با اشتیاق» قبول دارند اما فقط اصرارشان اینست که این کنترل «به تدریج»، با نقشه و به شیوه «تنظیم شده توسط دولت» انجام گیرد. ولی در حقیقت امر این الفاظ ظاهر فریب در خدمت پوشاندن عمل **عقیم گذاردن** امر کنترل، تبدیل کنترل به یک چیز پوچ، تنزل آن به چیزی خیالی، بازیچه قرار دادن آن، به تأخیر انداختن تمام اقدامات جدی و واقعاً مؤثر، ایجاد مؤسسات فوق العاده بخرنج، عریض و طویل، بوروکراتیک و بی جان برای کنترل که به طرز ناامید کننده‌ای سراپا تابع سرمایه دارانند و مطلقاً کاری انجام نمی دهند و نمی توانند انجام دهند، قرار می گیرند.

برای آنکه بی مدرک سخن نگفته باشیم به گواهانی از میان منشویکها و اس آر‌ها استناد می جوئیم یعنی به همان کسانی که در نخستین شش ماه انقلاب در شوراهای اکثریت داشتند و در «دولت ائتلافی» شرکت کردند و بدین سبب از لحاظ سیاسی در برابر کارگران و دهقانان روس

به علت اغماض نسبت به سرمایه داران و اجازه دادن به آنها برای خرابکاری در هر نوع کنترلی مسئولیت دارند.

در تاریخ ۷ سپتامبر سال ۱۹۱۷ شماره ۱۶۴ روزنامه ایزوستیا (ارگان کمیته اجرائیه مرکزی کنگره سراسری شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان روسیه)، ارگان رسمی عالیترین نهاد از میان نهادهای به اصطلاح «تام الاختیار» (شوخی نکنید!) دموکراسی «انقلابی»، قطعنامه‌ای از طرف سازمان کنترل مخصوصی که به توسط همان منشویکها و اس آر‌ها برای بازرسی تشکیل شده منتشر کرد. این مؤسسه مخصوص «بخش اقتصادی» کمیته اجرائیه مرکزیست. در قطعنامه این مؤسسه رسماً به «بی عملی مطلق نهادهای مرکزی که تحت نظر دولت به منظور تنظیم امور اقتصادی ایجاد شدند» اعتراف گشته است.

حالا چطور می توان برای اثبات ورشکستگی سیاست منشویکی و اس آری تصدیقی گویاتر از این اظهار که به دست خود منشویکها و اس آر‌ها امضاء شده را تصور نمود؟

هنوز در دوران تزاریسیم بود که لزوم تنظیم امور اقتصادی مورد تصدیق قرار گرفت و مؤسسات معینی هم برای این مقصود تشکیل شدند. ولی تحت حکومت تزاریسیم آشفتگی اقتصادی بطور مداوم بیشتر شد و دامنه وحشتناکی پیدا کرد. این موضوع فوراً مورد قبول واقع شد که وظیفه دولت انقلابی جمهوری عبارتست از اجرای اقدامات مؤثر و قاطعانه برای پایان دادن به آشفتگی اقتصادی. وقتی که دولت «انقلابی» با شرکت منشویکها و اس آر‌ها تشکیل شد، در اعلامیه پرطنطنه خود مورخه ۶ مه خطاب به تمام مردم وعده داد و متعهد گردید که کنترل و تنظیم دولتی را برقرار کند. تسره تلی ها و چرنف ها مثل تمام سران منشویک و اس آر قسم می خوردند که نه فقط مسئولیت دولت را به عهده دارند بلکه «نهادهای تام الاختیار دموکراسی انقلابی» که تحت کنترل آنهاست عملاً اعمال دولت را تحت مراقبت و بازرسی خود دارند.

چهار ماه از ششم ماه می گذرد، چهار ماه طولانی، که طی آن روسیه صدها هزار سرباز را قربانی یک «تعرض» امپریالیستی بیهوده نموده، که طی آن آشفتگی و مصیبت با گامهای عظیمی نزدیک شده‌اند، که طی آن فصل تابستان فرصتی استثنائی برای انجام کارهای بسیاری در زمینه حمل و نقل دریایی، کشاورزی، اکتشاف معادن و غیره فراهم می کرد - و آن وقت پس از چهار ماه منشویکها و اس آر‌ها مجبور شده‌اند رسماً به «بی عملی مطلق» مؤسسات بازرسی که تحت نظر دولت تشکیل شدند اعتراف نمایند!!

و این منشویکها و اس آر‌ها اکنون با قیافه جدی دولتمردان به یاوه سرائی پرداخته، می گویند (من این سطور را درست در آستانه تشکیل کنفرانس دمکراتیک ۱۲ سپتامبر [۱] می نویسم) اگر بجای ائتلاف با کادتها با کیت کیتیچ های [۲] تجاری و صنعتی، ریابوشینسکی ها، بولیکوف ها، ترشنگوها و شرکاء ائتلاف کنیم می توانیم به بهبود اوضاع کمک نمائیم.

ممکنست سؤال شود که علت این نابینایی شگفت انگیز منشویکها و اس آر‌ها چیست؟ آیا باید آنها را کودکان سیاسی بدانیم که به علت منتهای نابخردی و ساده لوحی نمی دانند چه می کنند و در عین پاک نیتی مرتکب خطا می شوند؟ یا شاید کثرت مقامهایی که آنها به عنوان وزیر، معاون وزیر، استاندار، کمیسار و نظایر آن اشغال کرده‌اند، این خاصیت را دارد که نوع خاصی نابینایی «سیاسی» ایجاد می کند؟

## اقدامات مربوط به کنترل برای همه شناخته شده هستند و اجرایشان آسان است

ممکنست این سؤال پیش آید: آیا شیوه‌ها و اقدامات مربوط به کنترل فوق العاده پیچیده، دشوار، آزمایش نشده و حتی مجهول نیستند؟ آیا علت تأخیر این نیست که رجال دولتی از حزب کادت، از طبقه بازرگانان و صاحبان صنایع و نیز احزاب اس آر و منشویک ۶ ماه است که برای جستجو، بررسی و کشف شیوه‌ها و نوع اقدامات مربوط به کنترل عرق می ریزند ولی چون مسئله بی نهایت دشوار است هنوز موفق به حل آن نشده‌اند؟

متأسفانه، آنها سعی می کنند قضیه را بدین نحو نشان دهند تا دهاتی جاهل بی سواد و مظلوم و نیز ساده لوحانی که هر حرفی را باور کرده و در هیچ نکته‌ای تعمق نمی ورزند، فریب دهند. ولی در حقیقت امر، حتی تزاریسیم، حتی «رژیم کهنه»، به هنگام تشکیل کمیته‌های صنایع جنگی [۳] نشان داد که از اقدام اساسی، شیوه و راه اصلی کنترل یعنی متحد کردن اهالی برحسب نوع حرفه، هدف فعالیت و رشته کار و غیره، آگاه است. ولی تزاریسیم از متحد کردن اهالی می ترسید و به این جهت با تمام توان این شیوه و این طریقه کنترل که برای عموم شناخته شده، بسیار آسان و کاملاً اجرا شدنی بود را محدود ساخته و عمداً مانع آن می شد.

تمام کشورهای محارب که متحمل مصائب و سختی های بی حد جنگ گردیده و کمابیش به آشفته‌گی اقتصادی و قحطی دچارند مدتهاست برای اجرای کنترل یک سلسله اقداماتی پیش بینی و معین نموده، بکار بسته و آزمایش کرده‌اند که تقریباً همیشه شامل متحد ساختن اهالی و تشکیل یا ترغیب به تشکیل اتحادیه‌های مختلف با شرکت نمایندگان دولت و نظارت از جانب آن و قس علیهذا می شود. تمامی این قبیل اقدامات کنترلی شناخته شده هستند، درباره آنها بسیار صحبت و نوشته شده است، قوانینی که از طرف دول پیشرو محارب درباره کنترل وضع گردیده به روسی ترجمه شده یا به تفصیل در مطبوعات روسیه تشریح گردیده‌اند.

اگر دولت ما حقیقتاً می خواست کنترل را عملاً و جداً اجرا کند و اگر مؤسسات آن با چاکری در آستان سرمایه داران خود را به «بی عملی مطلق» محکوم نمی کردند آن وقت برای دولت کاری باقی نمی ماند جز اینکه از تجربیات فوق العاده گرانبهای حاصله از اقدامات مربوط به کنترل، که اکنون شناخته شده هستند و قبلاً بکار بسته شده‌اند، به حد وفور استفاده نماید. یگانه مانعی که در سر راه انجام این امر وجود داشت و دارد - و کادتها، اس آرها و منشویکها آنها را از انظار مردم پنهان می سازند - این است که اجرای این کنترل ممکن است موجب کشف میزان سودهای سرسام آور سرمایه داران گردد و اساس چنین سودهایی را براندازد.

برای روشن ساختن بیشتر این مسئله بسیار مهم (که در حقیقت امر در حکم برنامه هر دولت واقعاً انقلابی است که بخواهد روسیه را از شر جنگ و قحطی نجات دهد) بگذارید مهم ترین اقدامات مربوط به کنترل را در ذیل ذکر کرده و هر کدام را بررسی نماییم.

ما خواهیم دید برای حکومتی که نام انقلابی - دمکراتیک را بر سبیل سخره روی خود نگذارده باشد، کافی بود در همان هفته اول تشکیل خود فرمانی درباره اجرای مهم ترین اقدامات کنترل صادر کند، برای سرمایه دارانی که می خواستند از راه فریب از کنترل شدن طفره روند مجازات سخت و شدیدی معین نماید و از خود اهالی دعوت کند سرمایه داران را تحت نظارت قرار دهند و مراقب باشند که مقررات مربوط به کنترل را به درستی اجرا نمایند - بدین سان از مدتها پیش کنترل در روسیه معمول می شد.

این اقدامات اساسی عبارتند از:

- ۱) ادغام کردن کلیه بانکها در یک بانک واحد و برقراری کنترل دولتی بر معاملات آن، یا ملی کردن بانکها.
  - ۲) ملی کردن سندیکاها، یعنی بزرگترین اتحادیه‌های انحصاری سرمایه داران (سندیکاهای قند، نفت، ذغال سنگ، آهن و فولاد، و دیگر سندیکاها).
  - ۳) الغاء اسرار بازرگانی.
  - ۴) سندیکاسازی اجباری (یعنی ادغام اجباری در انجمنهای) صاحبان صنایع، بازرگانان و بطور کلی کارفرمایان.
  - ۵) متشکل کردن اجباری اهالی در شرکتهای مصرف، یا ترغیب به تشکیل چنین سازمانهایی و برقراری کنترل بر آنها.
- حال ببینیم اگر هر یک از این اقدامات به شیوه انقلابی - دمکراتیک اجراء شوند دارای چه اهمیتی خواهند بود.

### ملی کردن بانکها

بطوری که می دانیم بانکها مراکز حیات اقتصادی مدرن و مهم ترین مراکز عصبی تمام سیستم اقتصاد سرمایه داری را تشکیل می دهند. سخن گفتن از «تنظیم امور اقتصادی» و در عین حال نادیده انگاشتن موضوع ملی کردن بانکها معنایش یا آشکار ساختن جهل مطلق است و یا فریب «عوام الناس» به وسیله عبارات پر آب و تاب و وعده‌های پرطمطراق با تصمیم قبلی به عدم اجرای آنها.

کنترل و تنظیم امور تحویل غله و یا بطور کلی تهیه و توزیع کالاها، بدون کنترل و تنظیم معاملات بانکی کاریست بی معنی. مثل اینست که ما برای قاپیدن چند کوپک تصادفی، از میلیونها روبل چشم بپوشیم. بانکهای امروزی به طرز چنان محکم و ناگسستنی با بازرگانی (غله و هر نوع کالای دیگر) و صنایع گره خورده‌اند که بدون «دست اندازی» به بانکها مطلقاً هیچ عمل جدی و «انقلابی - دمکراتیک» نمی توان انجام داد.

ولی شاید این «دست اندازی» دولت به بانکها عمل بسیار دشوار و بغرنجی باشد؟ معمولاً می کوشند کومه بینان را با یک چنین تصویری مرعوب سازند - البته سرمایه داران و مدافعین آنها می کوشند، زیرا نفع خود را در این می بینند.

ولی در حقیقت امر ملی کردن بانکها که به هیچ وجه یک کوپک هیچ «صاحب مالی» را از وی نمی ستاند، کوچکترین مشکل فنی یا فرهنگی ندارد و علت تعویقش **منحصراً** طمع ردیلانه مشت ناچیزی از ثروتمندان است. اگر می بینیم که ملی کردن بانکها اینقدر با ضبط اموال شخصی اشتباه گرفته می شود، گناه این خلط مبحث و اشاعه آن به گردن مطبوعات بورژوازیست که در فریب مردم نفع دارد.

مالکیت بر سرمایه که در بانکها متمرکز است و از این طریق اداره می گردد به وسیله گواهینامه‌های چاپی یا خطی یعنی سهام، اوراق بهادار، بروات، قبوض و غیره تصدیق می شود. هیچ یک از این گواهینامه‌ها با ملی کردن بانکها یعنی با ادغام ساختن تمام بانکها در یک بانک دولتی واحد باطل نمی شود و تغییری نمی کند. کسی که در حساب پس انداز خود ۱۵ روبل پول دارد پس از ملی شدن بانکها نیز همان ۱۵ روبل را خواهد داشت و کسی هم که ۱۵ میلیون داشت پس از ملی شدن بانکها همان ۱۵ میلیون را به صورت سهام، اوراق بهادار، بروات، گواهینامه‌های تجاری و نظایر آن خواهد داشت.

پس اهمیت ملی کردن بانکها در چیست؟

در اینست که هر نوع کنترل مؤثر بر بانکهای جداگانه و معاملات آنها (حتی در صورت لغو اسرار بازرگانی و غیره) به هیچ وجه ممکن نیست زیرا نمی توان حقه‌های فوق العاده بغرنج، پیچ در پیچ و محیلانه‌ای که در موقع تنظیم ترازنامه‌ها، تأسیس بنگاهها و شعب جعلی، بکار گرفتن افراد دست نشانده و غیره و غیره بکار می برند را تحت مراقبت قرار داد. فقط ادغام تمام بانکها در یک بانک واحد که به خودی خود حاکی از کوچکترین تغییری در مناسبات مالکیت نیست و، باز هم تکرار می کنیم، حتی یک کوپک هیچ صاحب مالی را از وی نمی ستاند، برقراری کنترل واقعی را ممکن می سازد - البته این در صورتیست که تمام اقدامات دیگری که فوقاً به آنها اشاره شد عملی شوند. فقط در صورت ملی کردن بانکها دولت می تواند خود را در موقعیتی قرار دهد که بداند میلیونها و میلیاردها به کجا و چگونه، از کجا و چه وقت جابجا می شود. و فقط کنترل بانکها یعنی مکانیسم مرکزی، محوری و اصلی معاملات سرمایه داری است که به ما اجازه برقرار کردن کنترل واقعی و نه صوری بر کلیه شئون حیات اقتصادی، بر تولید و توزیع کالاهای اساسی و سازماندهی آن «تنظیم امور اقتصادی» را، که در غیر این صورت ناگزیر جز عبارت پردازی وزارت مآبانه برای اغفال عوام چیز دیگری نخواهد بود، می دهد. فقط کنترل معاملات بانکی است که به شرط متمرکز شدن آنها در یک بانک دولتی واحد و چنانچه اقدامات سهل الاجرای دیگری انجام شوند، سازماندهی وصول مالیات بر درآمد را به نحوی کارآمد، بدون آنکه کسی بتواند دارائی و میزان درآمد خود را پنهان دارد، میسر می سازد؛ زیرا در حال حاضر مالیات بر درآمد عمدتاً واهی است.

تنها صدور یک فرمان درباره ملی کردن بانکها کفایت تا خود مدیران و کارمندان آنها عملی سازند. در این مورد هیچ دستگاه مخصوص و هیچ گام تدارکاتی خاصی از طرف دولت لازم نیست، این اقدام همانا با یک فرمان و «به یک ضربه» عملی است. زیرا از زمانی که سرمایه داری در جریان تکامل خود به مرحله بروات، سهام، اوراق بهادار و غیره رسید، خودش امکان اقتصادی چنین اقدامی را فراهم ساخت. تمام کاری که باید انجام شود تمرکز محاسبات است. و اگر دولت انقلابی - دمکراتیک مقرر می داشت که بی درنگ، توسط تلگراف در هر شهری جلسات مدیران و کارمندان، و کنفرانسهایی در تمام مناطق و در سراسر کشور به منظور ادغام ساختن فوری کلیه بانکها در یک بانک دولتی واحد فراخوانده شود، آنگاه این اصلاح طی چند هفته انجام می شد. البته مدیران و کارمندان عالی رتبه مقاومت می کردند، می کوشیدند دولت را بفریبند و انجام کارها را به تعویق اندازند و غیره، زیرا در چنین صورتی این آقایان پستهای پرعایدی خود را از دست می دادند و دیگر امکان نداشتند به معاملات شیدانه بسیار پر سود بپردازند. اصل قضیه اینست. ولی برای ادغام کردن بانکها کوچکترین اشکال فنی وجود ندارد؛ و اگر قدرت دولتی فقط در گفتار انقلابی نبود (یعنی اگر نمی ترسید که بی تحرکی و روال روزمره را کنار گذارد)، اگر فقط در گفتار دمکراتیک نبود (یعنی به نفع اکثریت مردم عمل می کرد نه به نفع مشتکی ثروتمند)، آنگاه کافی بود فرمانی صادر نماید و طی آن مقرر دارد که مدیران بانکها و اعضاء هیئت مدیره و سهامداران بزرگ در قبال کوچکترین تأخیر یا تلاش برای مخفی کردن اسناد و حسابها، کیفر دیده، اموالشان ضبط و به زندان محکوم خواهند شد. کافی بود مثلاً کارمندان فقیرتر را مجزا از دیگران متحد ساخت و به ازاء کشف تقلب و تأخیر کردن ثروتمندان به آنها پاداش داد تا امر ملی کردن بانکها به روان ترین و سریع ترین شکل ممکن متحقق شود.

فوایدی که از ملی کردن بانکها عاید تمام مردم - نه بطور خاص عاید کارگران (زیرا کارگران به ندرت با بانک سر و کار پیدا می کنند) بلکه عاید توده دهقانان و کارخانه داران کوچک - می شود بسیار است. در نتیجه این عمل صرفه جویی عظیمی در کار می شود و اگر فرضاً دولت در تعداد قبلی کارمندان بانک تغییری ندهد، ملی کردن گام بسیار مهمی در جهت عمومیت دادن به استفاده از بانکها، افزایش تعداد شعب آنها، آسان کردن دسترسی به معاملات آنها و غیره و غیره خواهد بود. در چنین صورتی دسترسی صاحبکاران خرده پا و دهقانان به اعتبارات بانکی با شرایط آسان فوق العاده زیاد می شود. و اما دولت در نتیجه این اقدام برای نخستین بار امکان خواهد یافت تمام معاملات مهم پولی را که آشکار می گردند بررسی کند، سپس تحت کنترل خود گیرد، بعدها به تنظیم امور اقتصادی بپردازد و سرانجام از معاملات کلان دولتی میلیونها و میلیاردها عایدات به دست آورد بدون اینکه مجبور باشد «حق عملهای» سرسام آوری در ازاء «خدمات» آقایان سرمایه دار به آنها بپردازد. به این دلیل - و فقط به این دلیل - است که همه سرمایه داران، همه پروفیسورهای بورژوا، همه بورژوازی، و همه پلخانف ها، پوترسف ها و شرکاء که در خدمت بورژوازی هستند آماده اند علیه ملی کردن بانکها با چنگ و دندان بجنگند و برای ممانعت از این اقدام فوق العاده آسان و بسیار مبرم هزاران بهانه می تراشند، اگر چه این اقدام حتی از نقطه نظر «دفاع» از کشور، یعنی از نقطه نظر نظامی نیز منفعت فوق العاده ای دارد و بر «اقتدار نظامی» کشور به میزان عظیمی خواهد افزود.

شاید این اعتراض مطرح شود: پس چرا کشورهای پیشرفته ای نظیر آلمان و ایالات متحده آمریکا بدون اینکه در فکر ملی کردن بانکها باشند «تنظیم امور اقتصادی» را به نحو درخشانی عملی می نمایند؟

پاسخ ما اینست که کشورهای مزبور با اینکه یکی پادشاهی و دیگری جمهوریست، معهداً هر دو نه فقط سرمایه داری بلکه علاوه بر آن امپریالیستی هستند. بدین جهت هر اصلاحی را که مورد نیازشان باشد به شیوه های ارتجاعی - بوروکراتیک عملی می نمایند و حال آنکه سخن ما در اینجا بر سر شیوه های انقلابی - دمکراتیک است.

این «تفاوت کوچک» اهمیت عظیمی دارد. در اغلب موارد تعمق درباره آن «مرسوم نیست». اصطلاح «دمکراسی انقلابی» در نزد ما (بخصوص در نزد اس آر ها و منشویکها) تقریباً جنبه عبارتی مرسوم را به خود گرفته است، نظیر عبارت «شکر خدا» که کسانی هم که آنقدرها نادان نیستند که به خدا ایمان داشته باشند آنرا استعمال می کنند؛ یا نظیر عبارت «شهروند محترم» که گاهی حتی برای خطاب قرار دادن کارکنان روزنامه دین یا یدینستوو نیز بکار می رود، در صورتی که تقریباً همه حدس می زنند که روزنامه های مزبور به توسط سرمایه داران برای دفاع از منافعشان تأسیس شده و برقرار مانده اند، لذا همکاری به اصطلاح سوسیالیستها با این روزنامه ها بسیار کم جنبه «محترمانه» دارد.

اگر اصطلاح «دمکراسی انقلابی» را بمثابة یک جمله قالبی تظاهرآمیز و یک عنوان مرسوم در نظر بگیریم بلکه در مفهوم آن بیاندیشیم، آنگاه می بینیم دمکرات بودن یعنی عملاً منافع اکثریت مردم را در نظر داشتن نه منافع اقلیت را، و انقلابی بودن یعنی هر چیز زیانبخش و منسوخ شده ای را به قطعی ترین و بی امان ترین شیوه ای نابود کردن.

تا آنجا که بر ما معلوم است نه در آمریکا و نه در آلمان، نه دولت و نه طبقات حاکمه هیچ ادعایی برای «دمکرات انقلابی» بودن که اس آر ها و منشویکهای ما مدعی آند (و آنرا بی اعتبار می کنند) ندارند.

در آلمان فقط چهار بانک خصوصی بسیار بزرگ وجود دارند که دارای اهمیت کشوری هستند. در آمریکا فقط دو تا از چنین بانکهایی وجود دارد. برای سلاطین سرمایه‌مالی که صاحب این بانکها هستند آسانتر، مناسب‌تر و پرفرصه‌تر است که آنها را بطور خصوصی، مخفیانه، به شیوه‌ای ارتجاعی و نه انقلابی، به شیوه‌ای بوروکراتیک و نه دمکراتیک، به یکدیگر پیوند دهند، با رشوه کارمندان دولت را بخرند (چه در آمریکا و چه در آلمان این یک قاعده عمومی است)، و برای حفظ اسرار معاملات، دوشیدن میلیونها و میلیونها «ما فوق سود» از دولت و برای تأمین موجبات عملیات شیدانه مالی، جنبه خصوصی بانکها را حفظ کنند.

هم در آمریکا و هم در آلمان «تنظیم امور اقتصادی» به چنین شیوه‌ای برای کارگران (و تا اندازه‌ای هم برای دهقانان) اعمال شاقه دوران جنگ و برای بانکداران و سرمایه‌داران بهشت برین فراهم می‌نماید. تنظیم امور آنها عبارتست از «در منگنه گذاشتن» کارگران تا حد گرسنگی، در حالی که برای سرمایه‌داران (در خفا و به شیوه ارتجاعی - بوروکراتیک) تحصیل سودهای بالاتر از آنچه که قبل از جنگ به دست می‌آوردند تضمین می‌شود.

پیمودن چنین راهی برای روسیه جمهوری - امپریالیست نیز کاملاً ممکنست. در واقع، این راهی است که نه فقط توسط میلیوکف‌ها و شینگاریوف‌ها، بلکه همچنین توسط کرنسکی با همراهی ترشنکو، نکراسوف، برناتسکی، پروکوپوویچ و شرکاء، که ایضاً به شیوه‌ای ارتجاعی - بوروکراتیک از «مصونیت» بانکها و حق مقدس آنها برای کسب سودهای سرسام‌آور حمایت می‌نمایند، دنبال می‌شود. پس بهتر است حقیقت مطلب را بگوییم، این را که می‌خواهند در روسیه جمهوری امور اقتصادی را به شیوه ارتجاعی - بوروکراتیک تنظیم نمایند ولی وجود «شوراها»، که کورنیلف شماره یک موفق به منحل ساختن آنها نشد ولی کورنیلف شماره دو برای منحل ساختن شان خواهد کوشید، انجام این امر را «اغلب» برایشان دشوار می‌کند. حقیقت اینست. و برای روشن ساختن ذهن مردم این حقیقت ساده ولی تلخ از دروغهای شیرین درباره دمکراسی «کبیر» «انقلابی» «ما» سودمندتر است.

\*\*\*

ملی کردن بانکها، ملی کردن همزمان مؤسسات بیمه یعنی ادغام کردن کلیه شرکتهای بیمه در یک مؤسسه واحد، تمرکز فعالیت آنها و نیز کنترل دولتی بر آنها را فوق العاده تسهیل خواهد نمود. کنگره‌های کارمندان شرکتهای بیمه در این مورد نیز قادرند ادغام را بی درنگ و بدون هیچ زحمت عظیمی عملی سازند، ولی این در صورتیست که دولت انقلابی - دمکراتیک فرمانی در این باره صادر کند، به مدیران و سهامداران بزرگ دستور دهد بدون کوچکترین تأخیری این ادغام ساختن را عملی نمایند و هر یک را در اجرای این امر اکیداً مسئول قرار دهد. سرمایه‌داران صدها میلیون روبل در مؤسسات بیمه سرمایه‌گذاری نموده‌اند؛ تمام کارها به توسط کارمندان انجام می‌گیرد. ادغام مؤسسات بیمه موجب تنزل نرخ بیمه و فراهم شدن مجموعه‌ای از امکانات و تسهیلات برای بیمه‌شوندگان می‌گردد و امکان می‌دهد بدون صرف قوا و وجوه پیشین تعداد بیمه‌شوندگان افزایش یابد. بجز رکود، کهنه پرستی و خودخواهی مستی دارندگان مشاغل پرعایدی، مطلقاً هیچ عامل دیگری انجام این اصلاح را به تأخیر نمی‌اندازد، اصلاحی که از طریق استفاده بهینه از کار ملی و فراهم کردن یک سلسله امکانات بسیار مهم برای «تنظیم امور اقتصادی» که فقط در حرف نیستند بلکه عملی می‌باشند، به همراه عوامل دیگر موجب افزایش قابلیت دفاعی کشور می‌شود.



## ملی کردن سندیکاها

وجه تمایز سرمایه داری با سیستم های کهنه اقتصادی ماقبل سرمایه داری در اینست که سرمایه داری بین رشته‌های گوناگون اقتصاد نزدیک ترین رابطه و وابستگی متقابل را برقرار ساخته است. ضمناً، اگر چنین نبود، گام برداشتن به سوی سوسیالیسم عملاً ممکن نبود. سرمایه داری معاصر که در آن بانکها بر تولید تسلط دارند، این وابستگی متقابل رشته‌های گوناگون اقتصاد را به حد اعلائی خود رساند. بانکها با مهم ترین رشته‌های صنعت و بازرگانی به نحوی ناگسستنی جوش خورده‌اند. از طرفی معنای این سخن آنست که بدون برداشتن گامهایی برای ایجاد انحصار دولتی سندیکاهاى بازرگانی و صنعتی (قند، ذغال سنگ، آهن، نفت و غیره) و بدون ملی کردن این سندیکاها نمی توان بانکها را به تنهایی ملی کرد و از طرفی دیگر بدان معناست که تنظیم امور اقتصادی، اگر جدی عملی شود، مستلزم آنست که بانکها و سندیکاها همزمان ملی شوند.

برای مثال سندیکای قند را در نظر می گیریم. این سندیکا در دوران تزاریسم به وجود آمد و آنگاه به مجموعه سرمایه داری عظیمی از کارخانه‌های بسیار مجهز توسعه یافت. این مجموعه البته سرا پا آغشته به روح کاملاً ارتجاعی و بوروکراتیک بود، سودهای هنگفت رسوایی آوری را برای سرمایه داران تأمین می کرد و وضعیت کارمندان و کارگران را به برده‌های تحقیر و لگدمال شده فاقد هر حقی تنزل می داد. حتی در همان زمان دولت تولید را کنترل و تنظیم می کرد - البته به سود متنفذین و ثروتمندان.

در این مورد تنها کاری که باقی می ماند اینست که تنظیم به شیوه ارتجاعی - بوروکراتیک به سادگی از طریق صدور فرامینی درباره فراخواندن کنگره کارمندان، مهندسین، مدیران و سهامداران به منظور معمول داشتن حسابرسی متحدالشکل و اعمال کنترل از طرف اتحادیه‌های کارگری و غیره، به تنظیم انقلابی - دمکراتیک تبدیل شود. این کاری بسیار ساده است، با این وجود هنوز انجام نشده! تحت یک جمهوری دمکراتیک تنظیم امور صنعت قند و شکر عملاً به همان شیوه ارتجاعی - بوروکراتیک انجام می شود؛ همه چیز چنانکه در قدیم بود باقی مانده - اتلاف کار ملی، رکود و روزمرگی، و ثروتمند شدن بوبرینسکی‌ها و ترشنکوها. دمکراتها و نه بوروکراتها، کارگران و سایر کارکنان و نه «سلاطین قند» باید برای اجرای ابتکار مستقل دعوت شوند - و این اقدامیست که می تواند و باید در ظرف چند روز و با یک ضربت انجام شود، به شرط اینکه اس آر‌ها و منشویکها اذهان مردم را با نقشه‌هایی مبنی بر «ائتلاف» با سلاطین قند مشوب نسازند، همان ائتلاف با ثروتمندان که «بی عملی مطلق» دولت در امر تنظیم امور اقتصادی ثمره و نتیجه کاملاً ناگزیر آنست.\*

صنعت نفت را در نظر بگیرید. این صنعت در جریان توسعه پیشین سرمایه داری به میزان عظیمی «اجتماعی» شده است. جفتی سلطان نفت میلیونها و صدها میلیون روبل را به گردش انداخته، به کوپن چینی مشغولند و از «تجارتی» که هم اکنون عملاً، از لحاظ فنی و اجتماعی در مقیاسی ملی سازمان یافته و هم اکنون به توسط صدها و هزاران کارمند، مهندس و غیره اداره می شود سودهای افسانه‌ای به چنگ می آورند. ملی کردن صنعت نفت امری به فوریت

---

\* این سطور نوشته شده بود که من در روزنامه‌ها خواندم دولت کرنسکی به عملی نمودن انحصار قند پرداخته است و بدیهیست که این عمل را به شیوه‌ای ارتجاعی - بوروکراتیک انجام می دهد، یعنی بدون تشکیل کنگره‌های کارگران و سایر کارکنان، بدون اینکه آنرا در معرض افکار عامه قرار دهد و بدون اینکه سرمایه داران را لگام زند!

امکانپذیر و برای یک دولت انقلابی - دموکراتیک الزامی است، بخصوص هنگامی که این دولت از بحرانی شدید رنج می برد و استفاده بهینه از کار ملی و افزایش تولید سوخت امری حیاتی است. روشن است که کنترل بوروکراتیک در این مورد هیچ نتیجه‌ای نخواهد بخشید و هیچ تغییری در اوضاع نخواهد داد، زیرا «سلاطین نفت» از عهده ترشکوها، کرنسکی‌ها، آوکسنسکیف‌ها و اسکوبلف‌ها به همان سهولتی بر می آیند که از عهده وزراء تزار برآمدند - از طریق دفع الوقت، بهانه تراشی و وعده و وعید، و همچنین از طریق رشوه دادن مستقیم و غیرمستقیم به جراید بورژوازی (این جراید «افکار عمومی» نامیده می شوند و از همین جراید است که کرنسکی‌ها و آوکسنسکیف‌ها «حساب می برند») و رشوه دادن به مقامات رسمی (که کرنسکی‌ها و آوکسنسکیف‌ها آنها را در مشاغل قدیمی شان در دستگاه دولتی قدیمی که هنوز دست نخورده است باقی گذارده‌اند).

اگر واقعاً قرار است کاری انجام شود بوروکراسی باید به نفع دموکراسی کنار گذاشته شود، و آن هم به شیوه‌ای واقعاً انقلابی، یعنی به سلاطین نفت و سهامداران اعلان جنگ داد، فرمانی صادر نمود که به موجب آن چنانچه در امر ملی کردن تجارت نفت تأخیر کردند، میزان درآمد یا حسابهای خود را پنهان داشتند، در تولید کارشکنی نمودند و برای افزایش تولید اقدامی به عمل نیاوردند اموالشان ضبط و خود به زندان محکوم گردند. باید به ابتکار کارگران و کارمندان متوسل شد؛ آنها باید بی درنگ به کنفرانسها و کنگره‌ها دعوت شوند؛ در صورت برقراری کنترل همه جانبه تولید و افزایش آن، سهمی از سودهای حاصله را باید به آنها داد. اگر در آوریل سال ۱۹۱۷ بلافاصله و فوراً این اقدامات انقلابی - دموکراتیک انجام شده بودند، آنگاه روسیه که از لحاظ ذخیره سوخت مایع یکی از ثروتمندترین کشورهای جهان است می توانست در جریان تابستان با استفاده از حمل و نقل آبی کارهای بسیار زیادی جهت تأمین مقدار لازم سوخت برای مردم انجام دهد.

نه دولت بورژوایی و نه دولت ائتلافی اس آر - منشویک - کادت هیچ کاری انجام ندادند. هر دو به رفرم بازی بوروکراتیک اکتفا ورزیدند. آنها جرأت نکردند حتی یک گام انقلابی - دموکراتیک بردارند. همه چیز به همان وضع دوران تزارها باقی مانده - سلاطین نفت، رکود در کارها، نفرت کارگران و سایر کارکنان از استثمارکنندگانشان، آشفتگی ناشی از این اوضاع و ائتلاف کار ملی - فقط سربرگهای نامه‌های ارسالی و دریافتی در ادارات «جمهوری» تغییر کرده‌اند! صنعت زغال سنگ را در نظر بگیرید. این صنعت از لحاظ فنی و فرهنگی برای ملی شدن کمتر [از نمونه‌های قبلی] «پخته» نیست و با شیوه کمتر بی شرمانه‌ای از طرف غارتگران مردم یعنی سلاطین زغال سنگ اداره نمی شود، و یک سلسله حقایق کاملاً مسلم گواه بر کارشکنی مستقیم، آسیب زدن مستقیم و ممانعت از تولید توسط کارخانه داران موجود است. حتی رابوچایا گازتا، روزنامه وزارت منشویکها این حقایق را تصدیق کرده است. و چه می بینیم؟ مطلقاً هیچ اقدامی بجز فراخواندن گردهم آیی های قدیمی ارتجاعی - بوروکراتیک «بر مبنای بالمناصفه» - تعداد مساوی از کارگران و راهزنان سندیکای زغال سنگ - به عمل نیامده است! حتی یک گام انقلابی - دموکراتیک هم برداشته نشده و برای برقراری یگانه کنترل حقیقی - کنترل از پایین، از طریق اتحادیه کارکنان، از طریق کارگران و از راه بکار بردن شیوه ترور در مورد صاحبان صنایع زغال سنگ که در حال ویران کردن کشور و متوقف کردن تولید هستند - کوچکترین تلاشی به عمل نیامده است! چگونه می شود چنین کارهایی کرد وقتی که ما «همه» طرفدار «ائتلاف» - اگر با کادتها نباشد، با محافل بازرگانی - صنعتی - هستیم. و این ائتلاف هم به معنای آنست که قدرت را در دست سرمایه داران باقی گذاریم، آنها

را به کیفر نرسانیم، اجازه دهیم از پیشرفت کارها جلوگیری کنند، تمام تقصیرها را به گردن کارگران بیاندازند، آشفته‌گی را شدت دهند و بدین طریق مسیر را برای غائله کورنیلفی جدیدی هموار سازند!

### الغاء اسرار بازرگانی

بدون الغاء اسرار بازرگانی کنترل تولید و توزیع یا به صورت یک وعده کاملاً پوچ باقی می ماند که فقط به درد این می خورد که کادتها، اس آرها و منشویکها را با آن فریب دهند، و اس آرها و منشویکها هم طبقات زحمتکش را از طریق آن فریب دهند، یا اینکه این کنترل فقط با وسایل و شیوه‌های ارتجاعی - بوروکراتیک می تواند عملی گردد. با اینکه این موضوع برای هر فرد منصف امریست بدیهی و با اینکه روزنامه پراودا\* با اصرار خواهان الغاء اسرار بازرگانی شد (و یکی از دلایل عمده توقیف آن از طرف دولت کرنسکی خادم سرمایه همین موضوع بود)، معهذانه دولت جمهوری ما و نه «نهادهای تام الاختیار دمکراسی انقلابی»، هیچ یک درباره این نخستین گام کنترل واقعی حتی فکر هم نکرده‌اند.

این است کلید تمام کنترل اینجاست حساس ترین نقطه سرمایه، سرمایه‌ای که تاراجگر مردم است و در امر تولید کارشکنی می کند. و دقیقاً به همین دلیل است که اس آرها و منشویکها از تماس با این نقطه بیمناکند.

برهان معمولی سرمایه داران که خرده بورژوازی بدون تفکر آنرا تکرار می کند اینست که در اقتصاد سرمایه داری بطور کلی الغاء اسرار بازرگانی مطلقاً غیرممکن است، زیرا مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و وابستگی فعالیت‌های جداگانه به بازار «تقدس» دفاتر بازرگانی و داد و ستد بازرگانی، از جمله بانکی، را امری ضروری می سازد.

افرادی که به نحوی از انحاء این برهان یا نظایر آنرا تکرار می کنند هم خود را دستخوش فریب می سازند و هم مردم را می فریبند، از این طریق که چشم خود را بر دو حقیقت اساسی، بسیار مهم و بر همه معلوم فعالیت اقتصادی مدرن می بندند. حقیقت نخست وجود سرمایه داری بزرگ، یعنی خصوصیات ویژه سیستم اقتصادی بانکها، سندیکاها، کارخانجات بزرگ و غیره است. حقیقت دوم جنگ می باشد.

همانا سرمایه داری بزرگ مدرن، که در همه جا به سرمایه داری انحصاری تبدیل می شود، می باشد که هر گونه شایبه‌ای را درباره موجه بودن وجود اسرار بازرگانی رد می کند، آنرا به سالوسی و ابزاری که فقط برای پوشاندن شیادیهای مالی و سودهای باورنکردنی سرمایه بزرگ بکار می رود، مبدل می سازد. اقتصاد سرمایه داری بزرگ بنابر طبیعت فنی خود اقتصادیست اجتماعی شده، بدین معنی که هم برای میلیونها نفر کار می کند و هم از طریق فعالیت‌های خود، بطور مستقیم یا غیرمستقیم صدها، هزارها یا دهها هزار خانواده را متحد می سازد. این اقتصاد شبیه اقتصاد پیشه ور خرده پا یا دهقان میانه حال که اصولاً هیچگونه دفاتر بازرگانی از خود ندارند و بدین جهت هم الغاء اسرار بازرگانی به آنها مربوط نمی شود نیست!

در تجارت بزرگ جریان معاملات به هر حال برای صدها نفر یا بیشتر معلومست. قانونی که از اسرار بازرگانی حمایت می کند، مقتضیات تولید یا مبادله را در نظر ندارد، بلکه در خدمت احتکار و سودورزی به ناهنجارترین شکل آن و نیز کلاهبرداری آشکاریست که چنانچه می

\* رجوع شود به مجموعه آثار لنین، جلد ۲۴، ص ۲۲-۵۲۱ و جلد ۲۵، ص ۴۱-۱۴۰ - ویراستار.

دانیم بخصوص در شرکتهای سهامی رواج خاصی دارد و با مهارت خاصی هم به وسیله گزارشات و ترازنامه‌هایی که به قصد فریب مردم سرهم بندی شده، پرده پوشی می شود. در حالی که وجود اسرار بازرگانی در تولید کالایی کوچک، یعنی بین دهقانان خرده پا و پیشه وران، جایی که تولید اجتماعی نشده بلکه پراکنده و متفرق است، جنبه ناگزیر دارد، در عوض در اقتصاد سرمایه داری بزرگ حفظ اسرار بازرگانی به معنای حفظ امتیازات و سودهای مثنی افراد در مقابل کلیه مردم است. این موضوع هم اکنون در حدودی که قانون انتشار دفاتر حساب شرکتهای سهامی را مقرر داشته است، مورد تصدیق قانون نیز قرار گرفته است. ولی این کنترل، که در تمام کشورهای پیشرفته و نیز در روسیه هم اکنون اجرا می شود، کنترلی ارتجاعی - بوروکراتیک است که چشم مردم را باز نمی کند و اجازه نمی دهد تمام حقیقت درباره فعالیت‌های شرکتهای سهامی آشکار شود.

برای اینکه در این مورد به شیوه انقلابی - دمکراتیک عمل شده باشد، باید بی درنگ قانون دیگری وضع گردد که اسرار بازرگانی را ملغی سازد، بنگاههای بزرگ و ثروتمندان را موظف نماید کامل ترین دفاتر حساب را ارائه دهند و به هر گروه از شهروندان که تعدادشان به میزان قابل ملاحظه‌ای رسیده باشد (مثلاً به ۱۰۰۰ یا ۱۰۰۰۰ انتخاب کننده) حق بدهد هر سندی را در هر بنگاه بزرگ و ارسی کنند. چنین اقدامی با یک فرمان ساده کاملاً و به آسانی قابل اجرا است. فقط با این اقدام است که می توان دامنه ابتکار توده‌ها را در امر کنترل، از طریق اتحادیه‌های کارمندان، اتحادیه‌های کارگران و کلیه احزاب سیاسی بسط داد، و فقط این اقدام می تواند به کنترل جنبه مؤثر و دمکراتیک بدهد.

به این موضوع جنگ را نیز اضافه کنید. اکثریت عظیم بنگاههای بازرگانی و صنعتی اکنون برای «بازار آزاد» کار نکرده بلکه برای دولت، برای جنگ، کار می کنند. به این دلیل است که من در پرودا متذکر شدم افرادی که با استدلال آوردن درباره عدم امکان استقرار سوسیالیسم با ما مخالفت می کنند، دروغگو هستند، و دروغ‌گویی بی شرم، زیرا مطلب بر سر استقرار سوسیالیسم در حال حاضر، مستقیماً و یک شبه نیست، بلکه افشاء تاراج گری دولت است.\*

اقتصاد «جنگی» سرمایه داری (یعنی اقتصادی که مستقیم یا غیرمستقیم با قراردادهای جنگی سر و کار دارد) تاراج گری سیستماتیک و قانونی است، و آقایان کادت که به همراه منشویکها و اس آر‌ها با الغاء اسرار بازرگانی مخالفت می ورزند، چیزی جز دستیاران و مشوقان تاراج گری نیستند.

جنگ الان برای روسیه روزانه به بهای ۵۰ میلیون روبل تمام می شود. قسمت اعظم این ۵۰ میلیون مخارج روزانه نصیب پیمانکاران ارتش می شود. از این ۵۰ میلیون هر روز دست کم ۵ میلیون و به احتمال قوی تر ده میلیون و بیشتر را «درآمد حلال» سرمایه داران و مقاماتی تشکیل می دهد که به نحوی از انحاء با آنها بند و بست دارند. بخصوص تجارتخانه‌های بزرگ و بانکها که برای معاملات مربوط به قراردادهای جنگی پول قرض می دهند سودهای شگفتی آوری به چنگ می آورند، و اینکار را از راه تاراج دولت انجام دهند، زیرا این اغواء و غارت کردن مردم را که «به مناسبت» مصائب جنگ، «به مناسبت» مرگ صدها هزار و میلیونها تن انجام می گیرد، نمی توان چیز دیگری نامید.

از این سودهای مفتضحی که در نتیجه قراردادهای جنگی به دست می آید، از «ضمانت نامه‌ها»یی که بانکها پنهان می کنند، از نام کسانی که با استفاده از گرانی روزافزون سود می

\* رجوع شود به جلد ۲۵ مجموعه آثار لنین، ص ۶۹-۶۸ - ویراستار.

برند، «همه» با خبرند. در «جامعه» با پوزخند درباره شان صحبت می کنند. حتی در جراید بورژوایی نیز که حسب معمول درباره قضایای «نامطبوع» سکوت می کنند و مسائل «قلقلک دهنده» را نادیده می انگارند، اغلب در این باره اشارات دقیقی مشاهده می شود. همه از آنها مطلعند، با این حال همه سکوت می کنند، همه آنها را تحمل می کنند، همه با دولتی که درباره «کنترل» و «تنظیم» یاهه گویی می کند سازش می کنند!!

دمکراتهای انقلابی، اگر واقعاً انقلابی و دمکرات باشند، باید بی درنگ قانونی وضع نمایند که اسرار بازرگانی را ملغی سازد، پیمانکاران و بازرگانان را موظف به آشکار کردن حسابهایشان نماید، غدغن کند که بدون اجازه اولیای امور فعالیت حرفه‌ای خود را ترک کنند، برای پنهانکاری و فریب مردم مجازات ضبط اموال و تیرباران\* را مقرر دارد، واریسی و کنترل را از پایین، به شیوه دمکراتیک، توسط خود مردم، اتحادیه‌های کارگران و سایر کارکنان، مصرف کنندگان و غیره سازمان دهد.

اس آر‌ها و منشویکهای ما کاملاً شایستگی عنوان دمکراتهای مرعوب را دارند، زیرا در مورد این مسئله همان چیزی را که تمام مردم عامی مرعوب می گویند تکرار می کنند، یعنی اینکه در صورت بکار بردن اقدامات «بسیار شدید» سرمایه داران «فرار می کنند»، بدون سرمایه داران کار «ما» پیش نخواهد رفت و به احتمال زیاد میلیونرهای بریتانیایی و فرانسوی که از ما «پشتیبانی می کنند»، به نوبه خود «رنجیده» خواهند شد و قس علیهذا. ممکن است به نظر رسد بلشویکها پیشنهادی می کنند که در تاریخ بشر سابقه نداشته، هرگز آزموده نشده و جنبه «آرمانی» دارد، حال آنکه در حقیقت امر ۱۲۵ سال پیش از این در فرانسه افرادی که واقعاً «دمکرات انقلابی» بودند، واقعاً به جنبه عادلانه و تدافعی جنگی که از طرف شان می شد ایمان داشتند، واقعاً به توده‌های مردم متکی بوده و صادقانه به این امر ایمان داشتند، توانسته بودند ثروتمندان را تحت کنترل انقلابی قرار دهند و به نتایجی برسند که تحسین تمام جهان را به دست آورد. و طی این ۵ ربع قرن که از آن زمان گذشته، توسعه سرمایه داری منجر به پدید آمدن بانکها، سندیکاها، راههای آهن و غیره شده و بدین طریق اجرای اقدامات مربوط به برقراری کنترل واقعاً دمکراتیک از طرف کارگران و دهقانان بر استثمارگران یعنی زمینداران و سرمایه داران را بسیار آسان تر و ساده تر نموده است.

در حقیقت امر تمام مسئله کنترل به این موضوع خلاصه می شود که چه کسی دیگری را کنترل می کند، یعنی چه طبقه‌ای کنترل کننده و چه طبقه‌ای کنترل شونده است. در کشور ما، در روسیه جمهوری، با کمک «نهادهای تام الاختیار» به اصطلاح دمکراسی انقلابی، زمینداران و سرمایه داران کنترل کننده شناخته شده و می شوند. نتیجه ناگزیر این امر دزدی سرمایه داران که موجب خشم عمومی مردم شده و آشفته‌گی اقتصادی می باشد که سرمایه داران مصنوعاً آنرا دامن می زنند. باید با عزم راسخ، بدون بازگشت، بدون ترس از گسستن از آنچه که قدیمی است و ساختن چیزی جدید، به کنترل بر زمینداران و سرمایه داران توسط کارگران و دهقانان گذار نمود. و این چیز است که اس آر‌ها و منشویکهای ما بیش از طاعون از آن می ترسند.

---

\* من فرصت این را داشتم که در مطبوعات بلشویکی به این موضوع اشاره کنم که فقط در صورتی برهان علیه مجازات اعدام را می توان صحیح دانست که از طرف استثمارگران به منظور حفظ استثمار در مورد توده‌های رنجبر بکار برده شود [رجوع شود به مجموعه آثار لنین، جلد ۲۵، ص ۶۸-۶۵ - ویراستار]. بدون بکار بردن مجازات اعدام در مورد استثمارگران (یعنی زمینداران و سرمایه داران) به سختی امکان دارد هیچ دولت انقلابی بتواند کار خود را پیش ببرد.

## متشکل سازی اجباری

سندیکاسازی اجباری، یعنی متشکل نمودن اجباری مثلاً صاحبان صنایع، هم اکنون در آلمان اجرا می شود. در اینجا به هیچ وجه چیز تازه‌ای وجود ندارد. در این مورد هم تقصیر اس آر‌ها و منشویکها است که ما ناظر ایستایی مطلق روسیه جمهوری ای هستیم که این احزاب کم ارج آنرا از طریق رقص گروهی کردن با کادتها، یا بوبلیکف‌ها، یا ترشنکوها و کرنسکی‌ها «سرگرم می کنند».

سندیکاسازی اجباری از یک طرف شیوه‌ایست که دولت به وسیله آن تکامل سرمایه داری را که همیشه و در همه جا به سازمانیابی مبارزه طبقاتی و افزایش تعداد، تنوع و اهمیت اتحادیه‌ها منجر می گردد، تسریع می کند. و از طرف دیگر این «متحدسازی» اجباری پیش شرط ضروری هر گونه کنترل مؤثر و صرفه جویی در کار ملی است.

مثلاً قانون آلمان صاحبان کارخانه‌های چرمسازی یک محل یا تمام کشور را موظف می سازد تشکلی بسازند که در هیئت مدیره آن نماینده‌ای نیز از جانب دولت به منظور کنترل حضور دارد. چنین قانونی بطور مستقیم، یعنی به خودی خود، هیچ نوع تأثیری در مناسبات مالکیت نمی گذارد، پیشیزی از هیچ صاحب مالی نمی ستاند و از پیش معین نمی کند که آیا شکل، جهت یا روح اجرای این کنترل جنبه ارتجاعی - بوروکراتیک خواهد داشت یا انقلابی - دمکراتیک.

چنین قوانینی می توانند و باید فوراً، بدون فوت یک هفته از وقت گرانبها، در کشور ما وضع شوند؛ تعیین شکل‌های مشخص تر اجرای قانون، سرعت اجرای آن، شیوه‌های نظارت بر اجرای آن و غیره را باید به خود اوضاع اجتماعی واگذار کرد. دولت برای وضع چنین قانونی نه نیازی به دستگاه مخصوص دارد، نه به تحقیق مخصوص و نه به پژوهش مقدماتی، تنها چیزی که لازم است عزم راسخ به گسیختن پیوند با برخی منافع مشخص خصوصی سرمایه دارانی است که به این قبیل مداخلات «عادت نکرده‌اند» و نمی خواهند از مافوق سودهایی دل بکنند که از طریق اداره امور به شیوه کهن و فقدان کنترل تضمین می گردند.

برای صدور چنین قانونی هیچ دستگاه و هیچ «آماری» (که چرنف می خواست آنرا جانشین ابتکار انقلابی دهقانان سازد) لازم نیست، زیرا اجرای آنرا باید وظیفه کارخانه داران یا صاحبان صنایع و نیز نیروهای اجتماعی موجود ساخت که آنها نیز تحت کنترل نیروهای اجتماعی (یعنی نه دولتی و بوروکراتیک) موجود قرار گیرند که البته باید حتماً از به اصطلاح «قشرهای تحتانی» یعنی از طبقات ستمکش و استثمارشونده باشند که در تاریخ همیشه از لحاظ استعداد قهرمانی، جانفشانی و انضباط رفیقانه بطور قیاس ناپذیری از استثمارگران برتر بوده‌اند. فرض کنیم که دولتی واقعاً انقلابی - دمکراتیک داریم و این دولت تصمیم می گیرد همه کارخانه داران و صاحبان صنایع هر رشته از تولید، در صورتی که مثلاً کمتر از دو کارگر در اختیار نداشته باشند، بی درنگ موظفند در انجمنهای شهرستان و استان متشکل شوند. مسئول رعایت اکید این قانون در درجه اول کارخانه داران، مدیران کارخانه‌ها، اعضاء هیئت مدیره و سهامداران بزرگ خواهند بود (زیرا آنها سران واقعی صنایع کنونی و صاحبان واقعی شان هستند). چنانچه آنها از اجرای فوری این قانون سرپیچی کنند بمثابه فراریان از خدمت نظام تلقی خواهند شد و به همین جرم هم مورد مجازات قرار خواهند گرفت، و همچنین در این مورد مسئولیت جمعی خواهد بود یعنی همه مسئول هر فرد و هر فرد مسئول همه خواهد بود و ضامن اجراء همه دارائی آنهاست. سپس همه کارمندان که آنها هم باید تشکیل اتحادیه واحدی بدهند و نیز همه کارگران و اتحادیه صنفی شان مسئولیت خواهند داشت. هدف «متحدسازی» برقراری

کامل ترین، دقیق ترین و مفصل ترین حسابرسی و بخصوص **تجمع معاملات** مربوط به خرید مواد خام، فروش محصولات و نیز **صرفه جویی** در سرمایه و کار ملی است. در صورت جمع شدن بنگاههای پراکنده در یک سندیکای واحد، این صرفه جویی، همانگونه که علم اقتصاد به ما می آموزد و نمونه تمام سندیکاهای کارتلها و تراستها نشان می دهد، به میزان هنگفتی خواهد رسید. ضمناً باز هم باید تکرار کنیم که این متحدسازی به خودی خود ذره‌ای در مناسبات مالکیت تغییر نمی دهد و پشیزی از هیچ صاحب مالی نمی ستاند. این نکته را باید قویاً تأکید کرد، زیرا جراید بورژوازی دائماً مالکان کوچک و متوسط را با این ادعا «می ترسانند» که گویا سوسیالیستها بطور اعم و بلشویکها **بطور اخص** می خواهند از آنها «سلب مالکیت کنند». این ادعای کذب عمداً گفته می شود، زیرا سوسیالیستها حتی در صورت **انقلاب کاملاً سوسیالیستی** هم نمی خواهند و نمی توانند از دهقان خرده پا سلب مالکیت کنند و نخواهند کرد. منظور ما **فقط** اجرای آن اقدامات فوری و مبرم است که هم اکنون در اروپای باختری عملی شده و هر دمکراسی تا اندازه‌ای پیگیر برای مبارزه علیه فاجعه حتمی پیش رو باید بی درنگ آنها را در کشور ما عملی کند.

جمع کردن مالکان کوچک و خیلی کوچک در انجمنها به علت پراکندگی بسیار زیاد و بدوی بودن بنگاههایشان از نظر فنی و بی سواد یا بدون آموزش بودن صاحبان آنها با دشواریهای جدی برخوردار خواهد کرد. ولی بخصوص این بنگاهها را می توان از قانون مستثنی ساخت (همانگونه که در مثال فرضی مان در فوق متذکر شدیم). متحد نشدن آنها و به طریق اولی تأخیر در متحد ساختن آنها مانع جدی در کار ایجاد نخواهد کرد، زیرا سهم این تعداد عظیم از بنگاههای کوچک در جمع کل تولید و نیز اهمیتی که برای تمام اقتصاد من حیث المجموع دارند **ناچیز** است، و به علاوه، اغلب هم به نحوی از انحاء به بنگاههای بزرگ وابسته‌اند.

فقط بنگاههای بزرگ اهمیتی تعیین کننده دارند؛ و در این مورد توانایی فنی و فرهنگی و نیروهای لازم برای انجام «متحدسازی» **موجود است**؛ تنها چیزی که کم داریم پیش قدمی خلل ناپذیر و قاطع یک دولت **انقلابی** است که باید نسبت به استثمارگران رفتاری محکم و سخت گیرانه داشته باشد تا این نیروها و وسایل را بکار اندازد.

هر قدر کشور از لحاظ کارشناسان فنی و بطور کلی از لحاظ نیروی روشنفکری فقیرتر باشد به همان نسبت ضرورت **مبرم تری** پیدا می کند که با سرعت و قطعیت هر چه بیشتر فرمان متشکل شدن اجباری صادر گردد و اجرای آن از بنگاههای بزرگ و کلان آغاز شود، زیرا در نتیجه این متشکل شدن در نیروهای روشنفکری نیز **صرفه جویی می گردد** و امکان استفاده **کامل** از این نیروها و توزیع صحیح تر آنها فراهم می شود. اگر حتی دهقانان روس در نواحی دورافتاده، تحت حکومت تزاری، با وجود هزاران مانعی که آن حکومت در مقابلشان ایجاد می کرد، توانستند پس از سال ۱۹۰۵ در امر ایجاد انواع تشکیلات گام عظیمی به پیش بردارند، آنگاه بدیهی است که صنایع و بازرگانی در مقیاس بزرگ و متوسط را می توان در ظرف چند ماه، و حتی سریع تر، متحد ساخت ولی بدین شرط که بکار بردن شیوه اجبار برای برآوردن این هدف توسط دولتی واقعاً انقلابی - دمکراتیکی که متکی به پشتیبانی، مشارکت، دلبستگی و مصالح «قشرهای پایین»، یعنی دمکراسی، کارگران و دیگر کارکنان باشد و آنها را به اجرای کنترل دعوت کند، انجام شود.

## تنظیم امور مصرف

جنگ همه کشورهای محارب و بسیاری از کشورهای بی طرف را وادار نموده است مصرف را تنظیم کنند. در نتیجه این امر جیره بندی نان به وجود آمد و پدیده‌ای عادی شد، و جیره بندیهای دیگری را هم سبب گردید. روسیه نیز از این جریان برکنار نماند، و در این کشور هم جیره بندی نان معمول شد.

ولی با همین مثال است که شاید ما بتوانیم روشن تر از هر مثالی روشهای ارتجاعی - بوروکراتیک مبارزه علیه فاجعه را که به اصلاحات حداقلی محدود می شوند، با روشهای انقلابی - دموکراتیک مقایسه کنیم، که برای داشتن شایستگی این عنوان، هدف مستقیم آنها باید گسیختن جبری پیوند با سیستم کهنه فرسوده و دستیابی به سریع ترین پیشرفت ممکن باشد.

جیره بندی نان - این مثال نوعی از چگونگی تنظیم امور مصرف در کشورهای سرمایه داری مدرن - یک هدف را تعقیب می کند و (در بهترین حالت) به یک دستاورد می رسد که عبارتست از توزیع مقدار موجود نان به نحوی که هر کسی سهمش را دریافت کند. میزان حداکثری که برای مصرف معین شده، تاکنون برای تمام مواد غذایی مقرر نگشته، بلکه فقط مربوط به مواد غذایی عمده، آنهایی که مورد مصرف «عموم» هستند می شود. همین و بس. قصد انجام کار دیگری را هم ندارند. ذخایر موجود غله را به شیوه بوروکراتیک حساب می کنند و سرانه بین افراد تقسیم می نمایند، جیره هر نفر تعیین و اعلام می شود، و مسئله همینجا پایان می یابد. با کالاهای تجملی کاری ندارند، زیرا مقدار آنها «در هر حال» اندک است و بهای آنها «در هر حال» به قدری گران است که خارج از دسترس «مردم» هستند. بدین ترتیب، در همه کشورهای محارب، بدون استثناء، و حتی در آلمان که بدون چون و چرا می توان آنرا نمونه دقیق ترین، با وسواس ترین و اکیدترین تنظیم مصرف دانست، حتی در آلمان، ما ناظر آنیم که چگونه ثروتمندان دائماً از رعایت هر گونه «جیره بندی» **ظفره می روند**. در اینجا نیز این موضوع بر «همه» معلومست و اینجا نیز «همه» با لبخند تمسخر از آن صحبت می کنند؛ و با وجود سختگیری نظامی شدید سانسور آلمان، معهداً دائماً در جراید سوسیالیستی و گاه حتی بورژوایی آلمان مقالات و اخباری درج می گردد حاکی از اینکه «فهرست غذای» ثروتمندان چگونه است، چگونه فلان توانگر می تواند در فلان استراحتگاه (که هر کسی که پول فراوان داشته باشد می تواند به بهانه بیماری آنجا رود) به هر مقدار که خواسته باشد نان سفید دریافت کند و چگونه توانگران بجای کالاهای مورد مصرف عموم، کالاهای تجملی کمیاب مصرف می کنند.

برای یک دولت مرتجع سرمایه داری که **می ترسد** ارکان سرمایه داری، ارکان بردگی مزدوری، ارکان سیادت اقتصادی ثروتمندان را متزلزل سازد، **می ترسد** ابتکار کارگران و بطور کلی زحمتکشان را تشویق کند، **می ترسد** مطالبه گری بیشتر آنها را «برافروزد» - برای چنین دولتی جیره بندی نان کاملاً کافی خواهد بود. چنین دولتی حتی یک لحظه و در یک قدم هم از تعقیب هدف **ارتجاعی** تحکیم سرمایه داری، جلوگیری از سست بنیان ساختنش، محدود کردن «تنظیم امور اقتصادی» بطور اعم، و تنظیم مصرف بطور اخص، به اقداماتی که برای تغذیه مردم ضرورت مطلق دارد، بدون اینکه هیچ تلاشی جهت تنظیم واقعی مصرف از طریق برقراری کنترل واقعی بر ثروتمندان و انداختن قسمت بزرگتر بار جنگ بر دوش آنانی که غنی تر هستند، امتیازات بیشتری دارند و در زمان صلح خوب می خورند و پرخوری می کنند انجام شود، باز نخواهد ماند.



حل ارتجاعی - بوروکراتیک مسئله‌ای که جنگ در برابر مردم قرار داده است محدود می‌شود به جیره بندی نان، به توزیع بالتساوی آن مواد غذایی مورد مصرف «عموم» که برای تغذیه مردم ضرورت مطلق دارد، بدون اندکی عقب نشینی از عقاید بوروکراتیک و ارتجاعی، یعنی از هدف تشویق نکردن ابتکار تهیدستان، پرولتاریا و توده مردم («جمهور»)، از اجازه ندادن به آنها برای اجرای کنترل بر ثروتمندان، و باز گذاشتن بیشترین مفرهای ممکن برای ثروتمندان تا کالاهای تجملی شان را تأمین کنند. باز هم تکرار می‌کنیم که در تمام کشورها و حتی در آلمان - روسیه که دیگر جای خود دارد - تعداد زیادی از این مفرها باقی گذاشته شده؛ «مردم عادی» گرسنگی می‌کشند، ولی ثروتمندان به استراحتگاهها می‌روند، جیره رسمی ناچیز را با انواع «اضافات» از گوشه و کنار تکمیل می‌کنند، و اجازه کنترل شدن خودشان را نمی‌دهند.

در روسیه که اندکی بیش نیست علیه تزارسیم به نام آزادی و برابری انقلاب نموده است، در روسیه که از لحاظ مؤسسات واقعاً سیاسی خود فوراً به یک جمهوری دمکراتیک مبدل شده است، چیزی که بطور خاص جلب توجه می‌کند، موجب ناخرسندی، رنجش، برآشفستگی و خشم توده‌ها می‌گردد این است که همه می‌بینند ثروتمندان با چه سهولتی به «جیره بندی نان» پشت پا می‌زنند. آنها حقیقتاً خیلی آسان این کار را می‌کنند. هر کسی «از زیر میز» و با بهای بسیار گزاف، بخصوص اگر «نفوذ» داشته باشد (که فقط ثروتمندان دارند)، می‌تواند هر چیزی را و آن هم به مقدار زیاد به دست می‌آورد. مردم گرسنگی می‌کشند. تنظیم مصرف در دایره بسیار تنگ شیوه‌های ارتجاعی - بوروکراتیک محدود مانده است. از طرف دولت ذره‌ای اراده برای استوارسازی تنظیم بر پایه‌ای حقیقتاً انقلابی - دمکراتیک وجود ندارد و کمترین علاقه‌ای به انجام این کار نیست.

«همه» از در صف ایستادن رنج می‌برند، ولی ... ولی ثروتمندان خدمتکاران خود را برای در صف ایستادن می‌فرستند و حتی برای این کار خدمتکاران مخصوصی استخدام می‌کنند! و این «دمکراسی» است!

در این هنگام که کشور دچار مصائب بی سابقه‌ایست، یک سیاست انقلابی - دمکراتیک برای مقابله با فاجعه در شرف وقوع خود را به جیره بندی نان محدود نمی‌ساخت بلکه اولاً همه اهالی را مجبور می‌کرد در انجمنهای مصرف کنندگان متشکل شوند، زیرا در غیر این صورت کنترل مصرف نمی‌تواند بطور کامل انجام شود؛ ثانیاً برای ثروتمندان کار اجباری معین می‌گردید، یعنی آنها را وادار می‌ساختند در این انجمنهای مصرف مجاناً کار منشی‌گری و کارهایی نظیر آنرا بر عهده گیرند؛ ثالثاً تمام کالاهای مصرفی واقعاً بین تمام اهالی بطور متساوی تقسیم می‌شد تا سنگینی بار جنگ بطور واقعاً مساوی تقسیم شود؛ رابعاً چنان کنترلی سازمانی می‌یافت که در آن مصرف ثروتمندان تحت کنترل طبقات تهیدست اهالی قرار گیرد.

ایجاد دمکراسی واقعی در این حوزه و تجلی روحیه انقلابی واقعی در سازماندهی کنترل از طرف همان طبقاتی از مردم که بیش از همه نیازمندند، محرک بسیار عظیمی برای بکار انداختن کلیه قوای روشنفکری موجود و بسط انرژی واقعاً انقلابی تمام مردم خواهد بود. ولی اکنون وزرای روسیه جمهوری و انقلابی - دمکراتیک نیز نظیر همکاران خود در سایر کشورهای امپریالیستی درباره «کار عمومی به نفع مردم» و «بکار بردن هر تلاشی» سخنرانیهای پرطمطراق می‌کنند ولی مردم سالوسانه بودن این قبیل سخنان را می‌بینند، احساس می‌کنند و درک می‌نمایند.

نتیجه اینست که هیچ پیشرفتی حاصل نمی‌شود، هرچ و مرج بطور مقاومت ناپذیری گسترش می‌یابد، و یک فاجعه نزدیک می‌شود. زیرا دولت ما قادر نیست به شیوه کورنیلف، هیندنبورگ

و به سبک عمومی امپریالیستی برای کارگران رژیم اعمال شاقه نظامی برقرار سازد - سنتها، خاطرات، آثار، عادات و مؤسسات انقلاب، هنوز خیلی در بین مردم زنده هستند؛ همچنین دولت ما نمی خواهد گامهای واقعی جدی در راه انقلابی - دموکراتیک بردارد، زیرا سرپای آن آلوده و در بند وابستگی به بورژوازی، «ائتلاف» با بورژوازی و هراس از دست زدن به امتیازات واقعی آن می باشد.

### مختل ساختن کار سازمانهای دموکراتیک توسط دولت

ما شیوه‌ها و وسایل گوناگون مبارزه با فاجعه و قحطی را بررسی نمودیم. ما همه جا ناظر آشتی ناپذیری تضادها بین دموکراتها از یک طرف، و دولت و دسته بندی اس آر‌ها و منشویکها که از آن پشتیبانی می کنند از طرف دیگر، هستیم. برای اینکه ثابت شود این تضادها در واقعیت موجودند، ساخته ما نیستند و آشتی ناپذیری آنها را در واقعیت وجود تضادها اثر گذار بر کل مردم به ثبوت می رساند، ذکر دو «نتیجه» و دو درس بسیار نمونه وار تاریخ شش ماهه انقلاب ما کافیهست.

دوران «فرمانروایی» پالچینسکی یک درس است. دوران «فرمانروایی» و سقوط پشخونف درس دیگر.

در حقیقت امر اقدامات فوق الذکر درباره مبارزه علیه فاجعه و قحطی خلاصه می شود به تشویق همه جانبه اینکه اهالی، و در درجه اول دموکراتها، یعنی اکثریت اهالی، یا مقدم بر همه طبقات تحت ستم، یعنی کارگران و دهقانان، به ویژه دهقانان تهیدست «متحد شوند» (حتی تا حدی که به این کار مجبور گردند). خود اهالی هم برای مبارزه با دشواریهای بی سابقه و فشارها و سختی های جنگ خودبخود در همین راه گام نهاده‌اند.

تزاریسم هر کاری کرد تا مانع «متحد شدن» مستقلانه و آزاد اهالی شود. ولی پس از سقوط سلطنت تزاری سازمانهای دموکراتیک در سراسر روسیه شروع به پیدایش و رشد سریع کردند. سازمانهای دموکراتیکی که خودبخود به وجود آمده بودند - انواع کمیته‌های تدارکات، کمیته‌های خواربار، انجمنهای سوخت و غیره و غیره - شروع به مبارزه علیه فاجعه نمودند.

و اما جالب ترین نکته تمام تاریخ شش ماهه انقلاب ما از لحاظ مسئله مورد بحث عبارت از اینست که دولتی که خود را جمهوری و انقلابی می خواند، حکومتی که منشویکها و اس آر‌ها به نام «نهادهای تام الاختیار دموکراسی انقلابی» از آن پشتیبانی می نمایند، با سازمانهای دموکراتیک مبارزه کرد و شکستشان داد!!

پالچینسکی به مناسبت این مبارزه، اسفناک ترین و وسیع ترین رسوایی را در سراسر روسیه کسب نمود. او پشت سر حکومت عمل می کرد و آشکارا در برابر مردم اقدامی نمی نمود (درست همانگونه که کادتها بطور کلی ترجیح می دادند رفتار کنند، بدین شکل که داوطلبانه تسره تلی را «برای مردم» پیش می انداختند، ولی خود تمام کارهای مهم را بدون سر و صدا سامان می دادند). پالچینسکی از هر گونه اقدام جدی سازمانهای دموکراتیک خودرو ممانعت می کرد و آنرا عقیم می گذاشت، زیرا هیچ اقدام جدی ممکن نبود بدون «زیان» رساندن به سودهای برون از حساب و خودسری کیت کیتیچ ها انجام شود. پالچینسکی هم در حقیقت مدافع و نوکر وفادار کیت کیتیچ ها بود. پالچینسکی تا آنجا پیش رفت - و این حقیقت در مطبوعات هم گزارش شد - که علناً دستورهای سازمانهای دموکراتیک خودرو را لغو کرد!

تمام دوران «فرمانروایی» پالچینسکی - که ماههای زیادی به طول انجامید و درست مقارن با دوران «وزارت» تسره تلی، اسکویلف و چرنف بود - از ابتدا تا انتها افتضاحی نفرت انگیز بود؛ اراده مردم و تصمیمات دمکراتها باطل شدند تا سرمایه داران **خشنود شده** و طمع کثیفشان ارضاء گردد. بدیهی است فقط بخش ناچیزی از «شاهکارهای» پالچینسکی می توانست به مطبوعات راه یابد و بررسی کامل نحوه **ممانعت** از مبارزه با قحطی توسط او کاریست که انجام آن فقط از عهده دولت حقیقتاً دمکراتیک پرولتاریا به هنگامی که پرولتاریا به قدرت دست یابد و همه اعمال پالچینسکی و امثالهم را بدون پرده پوشی به **قضاوت** مردم گذارد، ساخته است.

شاید معترضانه به ما بگویند که آخر پالچینسکی استثنائی بیش نبوده، و تازه او را هم برکنار کرده‌اند. ولی حقیقت اینست که پالچینسکی استثناء نبوده بلکه **قاعده** است، با برکناری وی اوضاع به هیچ وجه بهبودی نیافته، پالچینسکی های مشابهی با اسامی دیگری بجای او نشسته‌اند، و همه «**نفوذ**» سرمایه داران و سیاست **عقیم گذاردن امر مبارزه با گرسنگی که برای خشنودی سرمایه داران انجام شده**، دست نخورده مانده است. زیرا کرنسکی و شرکاء فقط پرده‌ای برای محافظت از منافع سرمایه داران هستند.

بارزترین دلیل این مدعا استعفای پشخونف، وزیر خواربار، از کابینه است. چنانچه می دانیم پشخونف یک نارودنیک بسیار معتدل است. ولی او در امر سازماندهی تدارک خواربار می خواست صادقانه، در تماس با سازمانهای دمکراتیک و به اتکاء آنها کار کند. **تجربه** کار پشخونف و **استعفای** او بخصوص از این جهت جالب است که این نارودنیک بسیار معتدل، این عضو حزب سوسیالیست خلقی که آماده قبول کردن هر گونه مصالحه‌ای با بورژوازی بود، با این حال مجبور به استعفا شد! زیرا دولت کرنسکی، برای خشنودی سرمایه داران، زمینداران و کولاکها نرخ ثابت غله را **بالا برد!**

م. اسمیت در شماره ۱ روزنامه سوابودنایا ژیزن [۴]، مورخه ۲ سپتامبر، این «گام» و اهمیت آنرا چنین توصیف می کند:

«چند روز قبل از اینکه دولت تصمیم به بالا بردن نرخ ثابت غله بگیرد، در کمیته ملی خواربار حادثه زیرین اتفاق افتاد: رولوویچ، یک دست راستی، مدافع سرسخت تجارت خصوصی و دشمن بی رحم انحصار غله و دخالت حکومت در امور اقتصادی، با تبسمی حاکی از رضایت خاطر اعلام نمود طبق اطلاعاتی که به وی رسیده نرخ ثابت غله به زودی افزایش داده خواهد شد.

نماینده شورای نمایندگان کارگران و سربازان در پاسخ وی اظهار داشت که از چنین موضوعی با خبر نیست، تا زمانی که انقلاب در روسیه ادامه دارد چنین اقدامی نمی تواند انجام شود، و به هر حال دولت بدون مشورت با نهادهای تام الاختیار دمکراسی - شورای اقتصادی و کمیته ملی خواربار - نمی تواند چنین گامی بردارد. نماینده شورای نمایندگان دهقانان نیز با این اظهار موافقت نمود.

ولی افسوس! واقعیت اصلاحی بس بی رحمانه در این ضد و نقیض گویی وارد نمود! حق با نماینده عناصر ثروتمند بود نه نمایندگان دمکراتها. معلوم شد که وی از سوء قصدی که علیه حقوق دمکراتیک تدارک می دیدند به خوبی با خبر است، در حالی که نمایندگان دمکراتها امکان یک چنین سوء قصدی را خشمگینانه رد کردند.»

بطوری که می بینید هم نماینده کارگران و هم نماینده دهقانان به نام اکثریت عظیم مردم عقیده خود را صریحاً اظهار می دارند، ولی دولت کرنسکی در جهت عکس آن یعنی به نفع سرمایه داران عمل می کند!

رولوویچ، نماینده سرمایه داران، پشت سر دمکراتها به خوبی از همه چیز با خبر بود - درست همانطور که ما همیشه ناظر این قضیه بوده‌ایم و حالا هم هستیم که چگونه روزنامه‌های بورژوایی رچ و بیرژوکا از اقدامات دولت کرنسکی به بهترین وجهی با خبرند.

این آگاهی داشتن عالی نشان دهنده چیست؟ آشکارا نشان دهنده اینست که سرمایه داران دارای «راه و چاهایی» برای خود هستند و قدرت را عملاً در دستشان دارند. کرنسکی مهره‌ایست که هر طور و هر وقت برای آنها لازم باشد حرکتش می‌دهند. معلوم شد منافع دهها میلیون کارگر و دهقان فدای سودهای مثنی ثروتمند شده است.

و اس آر‌ها و منشویکهای ما در مقابل این بی عدالتی نسبت به مردم چه واکنشی انجام می‌دهند؟ آیا آنها خطاب به کارگران و دهقانان پیامی صادر کرده و اعلام داشته‌اند پس از این جای کرنسکی و همکارانش فقط در زندان خواهد بود؟

خدا نکند! اس آر‌ها و منشویکها توسط «اداره اقتصادی» که متعلق به آنهاست، فقط به صدور قطعنامه پر طمطراقی که فوقاً بدان اشاره کردیم اکتفا ورزیدند! آنها در این قطعنامه اعلام می‌دارند که بالا بردن نرخ غله از طرف دولت کرنسکی «اقدامیست ویرانگر که هم به امر تدارک خواربار و هم به تمام زندگی اقتصادی کشور ضربه‌ای شدید را وارد می‌سازد» و این اقدامات ویرانگر با «نقض» صریح قانون انجام گرفته‌اند!!

چنین است نتایج سیاست سازشکاری، سیاست کرشمه بازی با کرنسکی و تمایل «ترحم» به وی!

دولت قانون را نقض می‌کند و به سود ثروتمندان، زمینداران و سرمایه داران دست به اقدامی می‌زند که تمام کار نظارت، تدارک خواربار و ثبات بخشیدن به وضع بسیار متزلزل امور مالی را خراب می‌کند، ولی اس آر‌ها و منشویکها کماکان از تفاهم با محافل بازرگانی و صنعتی دم می‌زنند، کماکان در کنفرانسها با ترشنکو شرکت می‌جویند و به کرنسکی ترحم می‌نمایند، به صدور قطعنامه پوچ اعتراضی که دولت با آرامش خاطر آنرا بایگانی می‌کند، اکتفا می‌ورزند!!

این امر با وضوح زیادی این حقیقت را آشکار می‌سازد که اس آر‌ها و منشویکها به مردم و انقلاب خیانت کرده‌اند، و این بلشویکها هستند که به رهبران واقعی توده‌ها، حتی توده‌های پیرو اس آر‌ها و منشویکها، تبدیل می‌شوند.

زیرا فقط تصاحب قدرت توسط پرولتاریا، به رهبری حزب بلشویک، می‌تواند به اقدامات بیدادگرانه کرنسکی و شرکاء پایان بخشد و فعالیت سازمانهای دمکراتیک توزیع خواربار، تدارکات و غیره را که کرنسکی و دولت او عقیم می‌گذارند، تجدید نماید.

بلشویکها به عنوان نماینده منافع تمام مردم عمل می‌کنند - این موضوع از مثال فوق الذکر با نهایت وضوح دیده می‌شود - هدفشان تضمین کردن توزیع خواربار و تدارکات، و برآوردن مبرم ترین نیازهای کارگران و دهقانان، علیرغم سیاست متزلزل، مردد و واقعاً خائنانه اس آر‌ها و منشویکها، که کشور را به اقدامات شرم آوری نظیر این بالا بردن نرخ غله دچار ساخته است، می‌باشد!

## ورشکستگی مالی و طرق جلوگیری از آن

مسئله بالا بردن نرخ ثابت غله جنبه دیگری نیز دارد. این افزایش قیمتها منجر به افزایش جدید انتشار اسکناس بطور نامنظم، افزایش باز هم بیشتر هزینه زندگی، از هم گسیختگی مالی بیشتر

و نزدیک شدن ورشکستگی مالی می شود. همه بدین موضوع معترفند که انتشار اسکناس بدترین نوع وام اجباریست، بیش از همه بر وضعیت کارگران و تهیدست ترین بخش اهالی تأثیر می گذارد و خود شر اصلی مخلوق آشفته‌گی مالی است. دولت کرنسکی که مورد پشتیبانی اس آر‌ها و منشویکها است درست به همین اقدام متوسل می گردد!

برای مبارزه مؤثر با از هم گسیختگی مالی و ورشکستگی ناگزیر مالی راهی وجود ندارد جز قطع هر گونه پیوندی با منافع سرمایه به شیوه انقلابی و سازماندهی کنترل واقعاً دموکراتیک، یعنی کنترل «از پایین»، توسط کارگران و دهقانان تهیدست بر سرمایه داران - و این همان راهیست که ما قبلاً در توضیح مان به آن اشاره کردیم.

انتشار وسیع اسکناس موجب رواج احتکار می گردد، به سرمایه داران امکان می دهد از این راه میلیونها روبل به دست آورند، و در راه توسعه تولید که ضرورت مبرم دارد مشکلات عظیم به وجود می آورد، زیرا قیمت مواد خام و ماشینها که هم اکنون بالاست جهش وار افزایش بیشتری می یابد. ولی چکار می توان کرد هنگامی که دارایی ثروتمندان، که از راه احتکار اندوخته شده، پنهان می شود؟

می توان برای درآمدهای هنگفت و کلان مالیات بر درآمدی با نرخهای تصاعدی و بسیار گزاف وضع نمود. دولت ما به تاسی از سایر دول امپریالیستی چنین مالیاتی را وضع نموده است. ولی این اقدام تا حدود زیادی صوری است و روی کاغذ باقی مانده، زیرا اولاً ارزش پول با سرعتی روزافزون تنزل می یابد و ثانیاً هر چه احتکار بیشتر منبع درآمد باشد و هر چه اسرار بازرگانی با امنیت بیشتری حفظ شود، درآمدها نیز بیشتر پنهان می گردند.

برای اینکه مالیات جنبه واقعی پیدا کند و خیالی نباشد، کنترل واقعی و نه صوری لازمست. ولی کنترل بر سرمایه داران اگر به نحو بوروکراتیک باقی بماند امکان ناپذیر است، زیرا بوروکراسی خود با هزاران رشته پیوند به بورژوازی مربوط و با آن درآمیخته است. به همین جهت در کشورهای امپریالیستی اروپای باختری، اعم از اینکه دارای رژیم سلطنتی باشند یا جمهوری، تنظیم امور مالی فقط با برقراری آنچنان «کار اجباری» میسر می گردد که برای کارگران در حکم اعمال شاقه نظامی یا بردگی نظامی است.

کنترل ارتجاعی - بوروکراتیک تنها روشی است که کشورهای امپریالیستی - از جمله جمهوریهای دموکراتیک فرانسه و آمریکا - برای انداختن سنگینی بار جنگ به دوش پرولتاریا و توده‌های زحمتکش می شناسند.

تضاد اساسی موجوده در سیاست حکومت ما همانا در اینست که این حکومت - برای اینکه میانه‌اش با بورژوازی به هم نخورد و «ائتلافش» با آن نابود نشود - به عملی نمودن کنترل ارتجاعی - بوروکراتیکی ناچار است که به آن نام «انقلابی - دموکراتیک» می دهد و در هر قدم مردم را می فریبد و بدین طریق موجب انزجار و خشم توده‌هایی می گردد که اندکی پیش تزاریسیم را سرنگون ساخته‌اند.

و حال آنکه تنها اجرای اقدامات انقلابی دموکراتیک، تنها متشکل شدن طبقات ستمکش یعنی کارگران، دهقانان و توده‌های مردم در اتحادیه‌ها است که امکان برقراری مؤثرترین کنترل بر ثروتمندان و موفقیت‌آمیزترین مبارزه علیه پنهان کردن درآمدها را فراهم می آورد.

برای جلوگیری از انتشار بیش از حد اسکناس می کوشند مبادله چک را رواج دهند. این اقدام برای تهیدستان حائز اهمیتی نیست زیرا درآمد امروزشان در هر حال کفاف مخارج فردایشان را نمی دهد، آنها در طی یک هفته «چرخه اقتصادی» خود را کامل می کنند و سکه‌های ناچیزی

که تحصیل می کنند را به سرمایه داران بازمی گرداند. ولی برای سرمایه داران مبادله چک می تواند اهمیت عظیمی داشته باشد. این امر، بخصوص در پیوستگی با عملی نمودن اقداماتی نظیر ملی کردن بانکها و الغاء اسرار بازرگانی، به دولت امکان می دهد درآمد سرمایه داران را **واقعاً تحت کنترل قرار دهد**، واقعاً بر آن مالیات وضع نماید و سیستم مالی را واقعاً «دمکراتیزه کند» (و در عین حال بدان نظم دهد).

ولی ترس از تجاوز به امتیازات بورژوازی و به هم زدن «ائتلاف» با آن مانع انجام این کار می شود. زیرا بدون اتخاذ تدابیر حقیقتاً انقلابی، بدون متوسل شدن به شیوه اجبار بسیار جدی، سرمایه داران زیر بار هیچ کنترلی نخواهند رفت، بودجه های خود را برملا نخواهند ساخت و ذخایر اسکناس خود را برای «حساب نگهداشتن» به دولت دمکراتیک ارائه نخواهند داد.

در صورت ملی شدن بانکها، اجباری شدن استفاده از چک برای همه ثروتمندان، الغاء اسرار بازرگانی، تعیین مجازات ضبط اموال برای کسانی که میزان درآمد خود را پنهان دارند و غیره، کارگران و دهقانان متشکل در اتحادیه ها، با سهولت فوق العاده ای قادر خواهند بود کنترل مؤثر و همه جانبه ای را بر ثروتمندان عملی سازند، و چنین کنترلی **بازگشت اسکناسهای کسانی** که آنها را در اختیار دارند و پنهانشان می کنند، به **خزانه**، که آنها را منتشر می کند، **تضمین می نماید**.

برای اینکار دیکتاتوری انقلابی دمکراسی که به توسط پرولتاریای انقلابی رهبری شود لازمست؛ به عبارت دیگر لازم است که دمکراسی در **کردار** انقلابی شود. کنه مطلب همین است. ولی این دقیقاً چیزیست که اس آر ها و منشویکهای ما نمی خواهند. آنها مردم را با **پرچم «دمکراسی انقلابی»** می فریبند در حالی که در **کردار** حامی سیاست ارتجاعی - بوروکراتیک بورژوازی هستند که مثل همیشه از این اصل پیروی می نماید: «*après nous le deluge*» - دنیا پس مرگ ما چه دریا، چه سراب!

ما معمولاً حتی متوجه نیستیم که عادات و پیش داوریهایی ضد دمکراتیک مربوط به «قدس» مالکیت بورژوایی چقدر عمیق در ما رسوخ کرده است. هنگامی که مهندس یا بانکداری درآمد و هزینه یک کارگر، اطلاعات مربوط به دستمزد و بازدهی کار وی را منتشر می سازد، این امر مطلقاً قانونی و عادلانه محسوب می شود. هیچ کس حتی فکر اینرا هم نمی کند که این عمل مهندس را بمثابة تجاوزی به «زندگی خصوصی» کارگر یا «تفتیش و خبرکشی» تلقی نماید. جامعه بورژوایی به کار و دستمزد کارگران مزدی همچون دفتر علنی **شخصی خود** می نگرد که هر بورژوا حق دارد هر وقت بخواهد در آن نظری اندازد تا «زندگی تجملی» کارگر یا «تنبلی» فرضی او و غیره را افشا کند.

ولی کنترل معکوس چطور؟ اگر اتحادیه های کارکنان، کارمندان و **خدمتکاران** توسط یک دولت **دمکراتیک** برای بررسی میزان درآمد و هزینه سرمایه داران، انتشار اطلاعات مربوط به این موضوع و برای کمک به دولت در مبارزه علیه نهفتن درآمدها دعوت شوند، چه می شود؟

در آن صورت چه زوزه های خشمناکی که از طرف بورژوازی علیه «تفتیش» و «خبرکشی» بپا نمی شود! وقتی «آقایان» خدمتکاران را یا سرمایه داران کارگران را تحت کنترل قرار می دهند این کار چیزی عادی به شمار می رود؛ زیرا زندگی خصوصی زحمتکشان و استثمارشوندگان از مصونیت برخوردار نیست. بورژوازی حق دارد از هر «برده مزدی» حساب بخواهد و در هر زمانی میزان درآمد و هزینه او را علنی کند. ولی وای به حال آن روزی که ستمکشان تلاش کنند ستمگر را تحت کنترل قرار دهند، بخواهند میزان درآمد و هزینه او را نشان دهند، زندگی تجملی را که او حتی در زمان جنگ دارد فاش سازند، هنگامی که

زندگی تجملی وی عامل مستقیم گرسنگی کشیدن و نابودی ارتشها در جبهه جنگ باشد - اینجاست که بورژوازی دیگر اجازه «تقتیش» و «خبرکشی» را نمی دهد! تمام مسائل به یک چیز خلاصه می شوند: سیادت بورژوازی با دموکراسی حقیقی واقعاً انقلابی آشتی ناپذیر است. در قرن بیستم و در کشوری سرمایه داری اگر بترسیم از اینکه به سوی سوسیالیسم پیش رویم، نمی توانیم دمکرات انقلابی باشیم.

### آیا می توانیم به پیش رویم اگر از پیشروی به سوی سوسیالیسم بترسیم؟

چیزهایی که تاکنون گفته شده اند برای خواننده‌ای که با اندیشه‌های اپورتونیستی متداول اس آرها و منشویکها پرورش یافته باشد به سهولت ممکنست موجب اعتراض زیر گردد. اکثر اقدامات ذکر شده در اینجا، در ماهیت امر، در حال حاضر دمکراتیک نبوده بلکه سوسیالیستی هستند! این اعتراض متداول که در جراید بورژوایی، اس آری و منشویکی از مطالب معمولیست (با شکل‌های مختلف)، دفاعی است ارتجاعی از سرمایه داری عقب مانده و آن هم دفاعی که به شیوه استرووه آرایش یافته است. می گویند ما هنوز برای سوسیالیسم نضج نیافته‌ایم، «معمول داشتن» سوسیالیسم هنوز زود است، انقلاب ما بورژوایی است و لذا باید چاکر بورژوازی بود (اگر چه انقلابیون کبیر بورژوای فرانسه در ۱۲۵ سال قبل انقلاب خود را به وسیله اعمال ترور علیه همه ستمگران، خواه زمینداران و خواه سرمایه داران، به انقلاب کبیر مبدل نمودند!).

مارکسیستهای دروغین خدمتگزار بورژوازی که اس آرها نیز به آنها پیوسته‌اند و بدین شیوه استدلال می کنند، (اگر پایه‌های تئوریک عقاید آنان را مورد بررسی قرار دهیم) نمی فهمند که امپریالیسم چیست، انحصار سرمایه داری چیست، دولت چیست و دموکراسی انقلابی چیست. زیرا اگر کسی اینها را بفهمد ممکن نیست به این موضوع اعتراف نکند که هیچ پیشرفتی جز در جهت سوسیالیسم نمی تواند وجود داشته باشد.

همه از امپریالیسم سخن می رانند. ولی امپریالیسم چیزی نیست جز سرمایه داری انحصاری. گواه کافی برای اثبات اینکه در روسیه نیز سرمایه داری به سرمایه داری انحصاری تبدیل شده است، وجود بنگاههای پرودوگل، پرودامت، سندیکای قند و غیره است. سندیکای قند نمونه آموزنده‌ای است که به ما نشان می دهد چطور سرمایه داری انحصاری در جریان رشد خود به سرمایه داری انحصاری دولتی می رسد.

و اما دولت چیست؟ دولت یک سازمان طبقه حاکم است - مثلاً در آلمان سازمان طبقه یونکرها و سرمایه دارانست. به این جهت آنچه را که پلخانف های آلمان (شیدمان، لنچ و دیگران) «سوسیالیسم زمان جنگ» می نامند در حقیقت همان سرمایه داری انحصاری دولتی زمان جنگ، یا اگر ساده تر و روشن تر بگوییم، اعمال شاقه زمان جنگ برای کارگران و حمایت زمان جنگ از سودهای سرمایه دارانست.

حالا سعی کنید بجای دولت یونکرها و سرمایه داران، یعنی دولت زمینداران و سرمایه داران، یک دولت انقلابی - دمکراتیک، یعنی دولتی را قرار دهید که همه امتیازات را به شیوه‌ای انقلابی لغو می کند و از اجرای کامل ترین دموکراسی به شیوه‌ای انقلابی نمی ترسد. شما خواهید دید که سرمایه داری انحصاری دولتی، در صورت وجود یک دولت واقعاً انقلابی - دمکراتیک، بطور حتمی و ناگزیر یک گام، و حتی بیش از یک گام، به سوی سوسیالیسم می باشد!

زیرا اگر بزرگترین بنگاه سرمایه داری انحصاری شود، معنایش آنست که به تمام مردم خدمت می کند. اگر این بنگاه یک انحصار دولتی شد آنگاه معنایش آنست که دولت (یعنی سازمان مسلح

اهالی و قبل از همه کارگران و دهقانان، در صورتی که دمکراسی انقلابی موجود باشد) تمام بنگاه را اداره می کند. ولی به نفع چه کسانی؟

یا به نفع زمینداران و سرمایه داران که در این صورت ما نه با دولتی انقلابی - دمکراتیک بلکه دولتی ارتجاعی - بوروکراتیک یا یک جمهوری امپریالیست داریم.

یا به نفع دمکراسی انقلابی - در این صورت این گامی به سوی سوسیالیسم است.

زیرا سوسیالیسم چیزی نیست جز گام بلاواسطه‌ای که از انحصار سرمایه داری دولتی به پیش برداشته می شود. یا، به عبارت دیگر، سوسیالیسم چیزی نیست جز انحصار سرمایه داری دولتی که برای خدمت به منافع تمام مردم ساخته شده و از این لحاظ دیگر جنبه انحصار سرمایه داری بودن خود را از دست داده است.

اینجا حد وسطی وجود ندارد. روند عینی تکامل طوریت که بدون گام برداشتن به سوی سوسیالیسم نمی توان گامی از انحصارها (که جنگ تعداد، نقش و اهمیت آنها را ده برابر نموده است) فراتر نهاد.

یا باید در کردار دمکرات انقلابی باشیم که در این صورت نباید از گام برداشتن به سوی سوسیالیسم بترسیم. یا از گام برداشتن به سوی سوسیالیسم می ترسیم، به شیوه پلخائف، دان یا چرنف با این استدلال که انقلاب ما انقلابی بورژوائیست، «معمول داشتن» سوسیالیسم ممکن نیست و غیره، چنین گامهایی را محکوم می کنیم، که در این صورت ناگزیر به سطح کرنسکی، میلیوکف و کورنیلف نزول خواهیم کرد، یعنی به شیوه‌ای ارتجاعی - بوروکراتیک آرمانهای «انقلابی - دمکراتیک» کارگران و دهقانان را سرکوب خواهیم نمود.

حد وسطی وجود ندارد.

و تضاد اساسی انقلاب ما همینجا قرار دارد.

در تاریخ بطور اعم و در زمان جنگ بطور اخص نمی توان در یک جا متوقف ماند. یا باید به پیش رفت و یا عقب نشینی کرد. در روسیه قرن بیستم یعنی کشوری که جمهوری و دمکراسی را از راهی انقلابی به کف آورده است، بدون پیش رفتن به سوی سوسیالیسم و بدون برداشتن قدمهایی در راستای آن (قدمهایی که به سطح تکامل تکنولوژی و فرهنگ مشروط بوده و توسط آن تعیین می شوند: تولید ماشینی در مقیاس بزرگ نه نمی تواند در زراعت دهقانانی «معمول شود» و نه می تواند از تولید قند حذف گردد) نمی توان به پیش رفت.

ولی ترس از پیشروی معنایش عقب نشینی است - این همان کاریست که کرنسکی ها، همراه با خشنود ساختن میلیوکف ها و پلخائف ها، و دستیاری نابخردانه تسره تلی ها و چرنف ها بدان مشغولند.

دیالکتیک تاریخ چنانست که جنگ از طریق تسریع فوق العاده جریان تبدیل سرمایه داری انحصاری به سرمایه داری دولتی، بشر را فوق العاده به سوی سوسیالیسم پیش برده است.

جنگ امپریالیستی آستان انقلاب سوسیالیستی است. و این تنها بدان سبب نیست که جنگ با مصائب خود طغیان پرولتاری را برمی انگیزد - هیچ طغیانی چنانچه موجبات اقتصادیش فراهم نشده باشد، نمی تواند منجر به استقرار سوسیالیسم شود - بلکه بدان سبب است که سرمایه داری انحصاری دولتی کامل ترین تدارک مواد خام برای سوسیالیسم است، درگاه آنست، پله‌ای از نردبان تاریخ است که بین آن و پله‌ای که سوسیالیسم نامیده می شود، هیچ پله واسطی وجود ندارد.





اس آر‌ها و منشویک‌های رویکردی جزم‌اندیشانه به مسئله سوسیالیسم دارند، از نظر اصول آئینی آنرا آموخته‌اند ولی بد درک کرده‌اند. به تصور آنها سوسیالیسم یک آینده دور، نامعلوم و تاریکی است.

حال آنکه سوسیالیسم اکنون از تمام پنجره‌های سرمایه داری مدرن به ما می‌نگرد؛ سوسیالیسم اکنون مستقیماً و عملاً در هر اقدام مهمی که حاکی از برداشتن گامی بر اساس این سرمایه داری مدرن باشد تجلی پیدا می‌کند.

معنای کار اجباری همگانی چیست؟

این گامیست که بر اساس سرمایه داری انحصاری مدرن به جلو برداشته شده، گامیست که در تطابق با یک نقشه عمومی معین به سوی تنظیم زندگی اقتصادی من حیث المجموع برداشته شده است، گامیست به سوی صرفه جویی در کار ملی و جلوگیری از اتلاف بی معنای آن توسط سرمایه داری.

در آلمان یونکرها (زمینداران) و سرمایه داران کار اجباری همگانی را معمول می‌دارند، بدین جهت ناگزیر برای کارگران حکم اعمال شاقه زمان جنگ را پیدا می‌کند.

ولی همین امر معمول را در شرایط وجود یک دولت انقلابی - دمکراتیک در نظر بگیرید و درباره اهمیت آن بیاندیشید. کار اجباری همگانی که شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان معمولش کرده باشند و به توسط آنها تنظیم و هدایت شده باشد، هنوز سوسیالیسم نخواهد بود، ولی دیگر سرمایه داری هم نخواهد بود. این گام عظیمی است به سوی سوسیالیسم، گامیست که چنانچه در شرایط حفظ دمکراسی کامل برداشته شود، دیگر بدون اعمال خشونت بی سابقه علیه توده‌ها نمی‌توان به سرمایه داری بازگشت.

### مبارزه علیه آشفته‌گی اقتصادی - و جنگ

پرداختن به اقدامات مربوط به مقابله با فاجعه در شرف وقوع ما را به روشن ساختن مسئله بسیار مهم دیگری می‌رساند، یعنی ارتباط سیاست داخلی با سیاست خارجی، یا به عبارت دیگر ارتباط متقابل بین یک جنگ اشغالگرانه امپریالیستی و یک جنگ انقلابی پرولتاری، بین یک جنگ تبهکارانه غارتگرانه و یک جنگ عادلانه دمکراتیک است.

تمام اقدامات تشریح شده جهت مقابله با فاجعه، همانطور که متذکر شدیم، قابلیت دفاعی کشور یا به عبارت دیگر قدرت نظامی آنرا بسیار افزایش می‌دهند. این از یک طرف از طرف دیگر بدون تبدیل جنگ اشغالگرانه به جنگ عادلانه، بدون تبدیل جنگی که از طرف سرمایه داران برای منافع سرمایه داران انجام می‌گیرد به جنگی که از طرف پرولتاریا برای منافع تمام زحمتکشان و استثمارشوندگان انجام می‌گیرد، این اقدامات را نمی‌توان عملی ساخت.

مسئله، ملی کردن بانکها و سندیکاها، در پیوستگی با الغاء اسرار بازرگانی و برقراری کنترل کارگری بر سرمایه داران، معنایش نه فقط صرفه جویی عظیمی در کار ملی و بهینه کردن مصرف قوا و منابع است، بلکه علاوه بر آن به معنای بهبود وضع توده‌های زحمتکش یعنی اکثریت اهالی نیز می‌باشد. بطوری که همه می‌دانند در جنگ مدرن سازماندهی اقتصادی دارای اهمیتی تعیین کننده است. در روسیه غله، ذغال سنگ، نفت و آهن به حد کافی وجود دارد؛ از این لحاظ وضع ما بهتر از هر یک از کشورهای محارب اروپایی است. و چنانچه با

اقدامات مشخص شده در فوق علیه آشفتگی اقتصادی مبارزه شود، در این مبارزه از ابتکار توده‌ها استفاده به عمل آید، وضع آنها بهبود یابد و بانکها و سندیکاها ملی شوند، روسیه قادر است از انقلاب و دمکراسی خود برای ارتقاء تمام کشور به سطحی از سازماندهی اقتصادی که بطور قیاس ناپذیری بالاتر است بهره برد.

اگر اس آر‌ها و منشویکها بجای «ائتلاف» با بورژوازی که از انجام هر گونه اقدامی برای کنترل جلوگیری و در امر تولید کارشکنی می کند، در ماه آوریل موضوع انتقال قدرت به شوراهای را عملی نموده بودند و تمام تلاش خود را نه صرف «جفتک چارکش وزارت» اشغال بوروکراتیک مآبانه کرسی های وزارت، معاونت وزارت و مناصب مشابه به همراه کادتها، بلکه صرف هدایت کارگران و دهقانان در برقراری کنترل بر سرمایه داران از طرف آنان و **جنگشان علیه** سرمایه داران می کردند، آنگاه روسیه اکنون کشوری با اقتصاد کاملاً تغییر یافته، با دهقانانی صاحب زمین و بانکهایی ملی شده بود، یعنی از این لحاظ (و اینها پایه‌های اقتصادی بی نهایت مهم زندگی مدرن را تشکیل می دهند) برتر از سایر کشورهای سرمایه داری بود.

قابلیت دفاعی یا قدرت نظامی کشوری که بانکهای آن ملی شده باشد برتر از کشوریست که بانکهای آن در دست صاحبان خصوصی است. قدرت نظامی یک کشور دهقانی که زمینهای آن در دست کمیته‌های دهقانی باشد برتر از کشوریست که در آن زمین در دست زمینداران بزرگ است.

دائماً به میهن پرستی قهرمانانه و معجزات شهادت جنگی فرانسویان در سالهای ۹۳-۱۷۹۲ اشاره می کنند. ولی آن شرایط مادی و تاریخی - اقتصادی را که این معجزات فقط در سایه آن امکانپذیر شدند، فراموش می نمایند. سرکوب کردن فئودالیسم کهنه با روشی واقعاً انقلابی و معمول سازی شیوه تولیدی عالی تر و کشاورزی دهقانی آزاد، که با سرعت، عزم راسخ، انرژی و جانفشانی حقیقتاً انقلابی - دمکراتیک انجام گرفته بود - اینها آن شرایط مادی و اقتصادی بودند که با سرعتی «معجزه آسا» فرانسه را از طریق احیاء و نوسازی زیربنای اقتصادی نجات دادند.

نمونه فرانسه یک چیز و فقط یک چیز به ما می آموزد: برای اینکه روسیه را قادر به دفاع از خود نمود و در روسیه نیز به «معجزات» قهرمانی توده‌ای نائل آمد، باید با روش بی امان «ژاکوبینی» هر آنچه که منسوخ شده را روفت، باید روسیه را از نظر اقتصادی احیاء و نوسازی نمود. ولی این کار را در قرن بیستم تنها با روفتن تزاریسیم نمی توان انجام داد (فرانسه هم ۱۲۵ سال قبل به این عمل اکتفا نورزید). این کار را حتی تنها با امحاء انقلابی مالکیت اربابی (ما این کار را هم انجام نداده‌ایم، زیرا اس آر‌ها و منشویکها به دهقانان خیانت کرده‌اند!) و تنها با واگذاری زمین به دهقانان نمی توان انجام داد. زیرا ما در قرن بیستم زندگی می کنیم که در آن تسلط بر زمین بدون تسلط بر بانکها برای احیاء و نوسازی زندگی مردم کافی نیست.

نوسازی مادی و صنعتی فرانسه در پایان قرن ۱۸ با نوسازی سیاسی و معنوی، با دیکتاتوری دمکراتهای انقلابی و پرولتاریای انقلابی (که دمکراتها خود را از آن جدا نساخته و هنوز با آن تقریباً درآمیخته بودند) و با جنگی بی امان علیه هر چیز ارتجاعی توأم بود. تمام مردم و بخصوص توده‌ها، یعنی طبقات ستمکش را شوق انقلابی بی کرانی فرا گرفته بود؛ جنگ را همه عادلانه و تدافعی می شمردند، و در حقیقت امر نیز چنین بود. فرانسه انقلابی در برابر اروپای ارتجاعی سلطنتی از خود دفاع می کرد. نه در سالهای ۹۳-۱۷۹۲، بلکه سالها بعد،

یعنی پس از پیروزی ارتجاع در داخل کشور، دیکتاتوری ضدانقلابی ناپلئون جنگهای تدافعی فرانسه را به جنگهای کشورگشایانه مبدل ساخت.

ولی در روسیه چطور؟ ما کماکان به نفع سرمایه داران، در اتحاد با امپریالیستها و مطابق قراردادهای محرمانه‌ای به جنگ امپریالیستی ادامه می دهیم که تزار با سرمایه داران انگیس و دیگر کشورها منعقد نموده و در آنها به سرمایه داران روس غارت سرزمینهای خارجی، قسطنطنیه، لووف، ارمنستان و غیره را وعده داده بود.

مادام که روسیه یک صلح عادلانه پیشنهاد نکرده و با امپریالیسم پیوند نگسسته، جنگ از جانب وی جنبه ناعادلانه، ارتجاعي و اشغالگرانه خواهد داشت. مبین خصلت اجتماعی جنگ و معنای واقعی آن این نیست که نیروهای دشمن در کجا قرار دارند (چنانچه اس آر‌ها و منشویکها که تا حد عامی گری دهاتی جاهل سقوط کرده‌اند تصور می نمایند). مبین این خصلت سیاسی که جنگ ادامه آن است («جنگ ادامه سیاست است»)، طبقه‌ای که جنگ را به پیش می برد و اهدافی که از این جنگ دارد، می باشد.

نمی توان توده‌ها را مطابق قراردادهای سری به جنگی غارتگرانه کشاند و انتظار داشت که آنها مشتاق باشند. طبقه پیشرو در روسیه انقلابی، یعنی پرولتاریا، بیش از پیش به تبهکارانه بودن جنگ پی می برد و بورژوازی نه تنها نتوانسته است این اعتقاد عمومی را از بین ببرد، بلکه برعکس، وقوف بر تبهکارانه بودن جنگ بیشتر می شود. پرولتاریای هر دو پایتخت روسیه بطور قطعی انترناسیونالیست شده است!

پس چطور می شود انتظار اشتیاق توده‌ای برای جنگ داشت!

سیاست داخلی و خارجی با یکدیگر ارتباط ناگسستنی دارند. بدون بزرگ ترین قهرمانی ها از طرف مردمی که دگرگونیهای عظیم اقتصادی را جسورانه و قاطعانه عملی می نمایند، نمی توان کشور را به دفاع از خویش قادر ساخت. و همچنین بدون قطع پیوند با امپریالیسم، بدون پیشنهاد صلحی دمکراتیک به تمام ملتها و بدون اینکه جنگ از این راه از حالت جنگی جنایتکارانه به منظور اشغالگری و غارت خارج شده و به جنگی عادلانه، تدافعی و انقلابی تبدیل گردد، نمی توان روح قهرمانی را در توده‌ها برانگیخت.

انقلاب ما و کشور ما را که در فشار منگنه آهنین امپریالیسم قرار دارد، فقط در صورتی می توان نجات داد که با سرمایه داران چه در رشته سیاست داخلی و چه در رشته سیاست خارجی به طرزی پیگیر و بی دریغ قطع ارتباط شود.

### دمکراتهای انقلابی و پرولتاریای انقلابی

دمکراتهای روسیه کنونی برای اینکه واقعاً انقلابی باشد، باید در اتحادی بسیار نزدیک با پرولتاریا حرکت کنند و از مبارزه وی که یگانه طبقه تا آخر انقلابی است، پشتیبانی نماید. چنین است نتیجه حاصل از تحلیل مسئله مربوط به وسایل مبارزه علیه فاجعه در شرف وقوع که دارای مقیاس بی سابقه‌ایست.

جنگ موجب آنچنان بحران پر دامنه‌ای شده، قوای مادی و معنوی مردم را چنان برانگیخته و بر پیکر سازمان اجتماعی مدرن آنچنان ضرباتی وارد ساخته است که بشر ناگزیر به انتخاب بین نابودی یا سپردن سرنوشت خود به دست انقلابی ترین طبقه برای انتقال هر چه سریع تر و قطعی تر به شیوه تولیدی برتر است.

در روسیه به حکم یک سلسله علل تاریخی - یعنی عقب ماندگی بیشتر روسیه، دشواریهای غیر معمولی که جنگ برایش آورده، منتهای پوسیدگی تزاریسیم و فوق العاده زنده بودن سنن سال ۱۹۰۵ - انقلاب زودتر از سایر کشورها اتفاق افتاد. انقلاب منجر به این شد که روسیه طی چند ماه از لحاظ رژیم سیاسی خود به کشورهای پیشرفته رسید.

ولی این کافی نیست. جنگ سنگدل است؛ با سخت گیری بی رحمانه‌ای این گزینه‌ها را پیش می‌گذارد: یا نابود شوید و یا از لحاظ اقتصادی نیز به کشورهای پیشرفته برسید و از آنها پیشی بگیرید.

این کار ممکن است، زیرا ما تجربه حاضر و آماده عده کثیری از کشورهای پیشرفته و نتایج حاضر و آماده کار آنها را در رشته فناوری و فرهنگ در برابر خود داریم. اعتراضات روزافزونی که در اروپا بر ضد جنگ می‌شود و جو انقلاب جهانی کارگری رو به رشد در این امر پشتیبان معنوی ماست. آزادی انقلابی - دمکراتیک که در دوران جنگ امپریالیستی پدیده فوق العاده نادریست ما را برانگیخته و تشویق می‌کند. یا باید به نابودی تن داد و یا با تمام قوا به پیش شتافت. تاریخ این انتخاب را مقابل ما قرار می‌دهد.

روش پرولتاریا نسبت به دهقانان هم در چنین موقعیتی خط مشی قدیمی بلشویکی را، مبنی بر اینکه باید دهقانان را از زیر نفوذ بورژوازی بیرون کشید، با تغییرات مقتضی، تأیید می‌کند. یگانه ضامن نجات انقلاب همین است.

زیرا دهقانان کثیر العده ترین بخش تمام توده خرده بورژوازی هستند. اس آر‌ها و منشویک‌های ما ایفای نقش ارتجاعی نگه داشتن دهقانان تحت نفوذ بورژوازی و سوق دادن آنها به سوی ائتلاف با بورژوازی، و نه با پرولتاریا، را بر عهده گرفته‌اند. توده‌ها به سرعت از تجربه انقلاب می‌آموزند. سیاست ارتجاعی اس آر‌ها و منشویک‌ها هم متحمل شکست می‌شود: آنها در شوراهای پتروگراد و مسکو مغلوب شده‌اند. [۵] در هر دو حزب خرده بورژوا - دمکرات یک اپوزیسیون «چپ» رشد می‌کند. روز دهم سپتامبر ۱۹۱۷ در کنفرانس شهری اس آر‌ها منعقد در پتروگراد، اس آر‌های چپ که متمایل به اتحاد با پرولتاریا و مخالف اتحاد (ائتلاف) با بورژوازی بودند، اکثریتی شامل دو سوم عده کل را به دست آوردند.

اس آر‌ها و منشویک‌ها همیشه یک تطبیق مورد پسند بورژوازی را تکرار می‌کنند - بورژوازی و دمکراسی. ولی چنین تطبیقی در ماهیت امر به همان درجه بی معناست که مثلاً تطبیق یک من و یک زرع می‌باشد.

چیزی به نام بورژوازی دمکرات وجود دارد و چیزی هم به نام دمکراسی بورژوایی؛ فقط کسانی که هم از تاریخ و هم از اقتصاد سیاسی به کلی بی‌خبرند ممکنست این واقعیت را انکار کنند.

اس آر‌ها و منشویک‌ها به این تطبیق نادرست احتیاج داشتند تا این واقعیت مسلم را که بین بورژوازی و پرولتاریا، خرده بورژوازی قرار دارد مخفی کنند. خرده بورژوازی بطور ناگزیر و به حکم موقعیت اقتصادی و طبقاتی خود بین بورژوازی و پرولتاریا در نوسان است. اس آر‌ها و منشویک‌ها خرده بورژوازی را به سوی اتحاد با بورژوازی می‌کشاند. تمام معنای «ائتلاف» آنان، کابینه ائتلافی، و سیاست کرنسکی، این شبه کادت نمونه، در همین است. این سیاست طی شش ماه انقلاب دچار شکست کامل گردید.

کادتها مودیانہ شادی می کنند. می گویند انقلاب شکستی مفتضحانه خورده؛ نه از عهده جنگ برآمد و نه از عهده ترمیم ویرانی اقتصادی.

این صحیح نیست. شکست مفتضحانه را کادتها به همراه اس آر‌ها و منشویکها خوردند زیرا این اتحاد شش ماه تمام بر روسیه حکومت کرده و طی آن ویرانی را شدت داده و وضعیت نظامی را بغرنج تر و بدتر نموده است.

هر چه شکست اتحاد بورژوازی با اس آر‌ها و منشویکها کامل تر باشد، به همان نسبت هم مردم با سرعت بیشتری **تعلیم می گیرند** و با سهولت بیشتری راه چاره **صحیح** را می یابند که عبارتست از اتحاد دهقانان تهیدست، یعنی اکثریت دهقانان، با پرولتاریا.

۱۴-۱۰ سپتامبر ۱۹۱۷

مجموعه آثار لنین، جلد ۲۵، صفحات ۶۹-۳۲۳

## توضیحات

۱- **کنفرانس دمکراتیک سراسری روسیه** از ۱۴ تا ۲۲ سپتامبر (۲۷ سپتامبر تا ۵ اکتبر) سال ۱۹۱۷ در پتروگراد برگزار شد. این کنفرانس از طرف منشویکها و اس آر‌ها به منظور فرونشاندن اعتلای روزافزون انقلابی تشکیل شده بود. حاضرین در آن احزاب خرده بورژوازی، شوراهای سازشکار، اتحادیه‌های صنفی، زمستوها، محافل بازرگانی - صنعتی و واحدهای ارتش را نمایندگی می کردند. بلشویکها با هدف افشای نقشه‌های منشویکها و اس آر‌ها در آن شرکت نمودند. کنفرانس یک پیش پارلمان (شورای موقت جمهوری) انتخاب نمود که منشویکها و اس آر‌ها امیدوار بودند توسط آن از انقلاب جلوگیری کرده و کشور را به مسیر سیستم پارلمانی بورژوایی منحرف سازند.

به پیشنهاد لنین کمیته مرکزی حزب تصمیم گرفت که بلشویکها نباید در این پیش پارلمان شرکت کنند. تنها تسلیم طلبانی همچون کامنف، ریکوف و ریازانوف که مخالف مشی حزب در جهت انقلاب سوسیالیستی بودند، بر شرکت در چنین پیش پارلمانی اصرار داشتند. بلشویکها در حالی که مردم را برای قیام مسلحانه آماده می ساختند، فعالیت خائنانه پیش پارلمان را افشای کردند.

۲- **کیت کیتیچ** Kit Kitych (معادل انگلیسی: Whale Whaleson) - اسم مستعار تیت تیتیچ، بازرگان ثروتمندی در کمدی الکساندر آستروفسکی تحت عنوان «مشکلات دیگران را به دوش کشیدن» است. لنین با این اسم به سرمایه داران بزرگ اشاره می کند.

۳- **کمیته‌های صنایع جنگی** در ماه مه سال ۱۹۱۵، توسط بورژوازی بزرگ امپریالیست روسیه به منظور کمک به رژیم تزاری در جنگ تشکیل شدند. ریاست کمیته مرکزی صنایع جنگی بر عهده ای. ای. گوچکف از سران اکتبريست و سرمایه دار بزرگ بود. کارخانه دارانی نظیر ای. کونووالوف و بانکدار و صاحب کارخانه قند م. ی. ترشچنکو از اعضای آن بودند. بورژوازی تصمیم گرفت به منظور درآوردن کارگران تحت تسلط آن و برانگیختن احساسات دفاع طلبانه در آنها «گروههای کارگری» زیرمجموعه کمیته‌ها را تشکیل دهد تا بدین طریق وانمود کند که «صلح طبقاتی» بین بورژوازی و پرولتاریای روسیه برقرار شده است. بلشویکها با حمایت اکثریت کارگران کمیته‌ها را تحریم کردند.

در نتیجه افشاگری بلشویکها انتخابات «گروههای کارگری» فقط در ۷۰ عدد از ۲۳۹ کمیته محلی و منطقه‌ای صنایع جنگی برگزار شد و نمایندگان ظاهراً کارگری تنها در ۳۶ کمیته انتخاب شدند.

۴- سوابودنایا ژیزن Svobodnaya Zhizn (زندگی آزاد) - روزنامه‌ای با گرایش منشویکی که در پتروگراد از ۲-۸ (۱۵-۲۱) سپتامبر ۱۹۱۷ بجای نووایا ژیزن تعلیق شده منتشر می شد.  
۵- در ۳۱ اوت (۱۳ سپتامبر) ۱۹۱۷ شورای پتروگراد برای نخستین بار، با اکثریت ۲۷۹ در مقابل ۱۱۵ و ۵۰ رأی ممتنع، طرحی پیشنهاد شده توسط گروه بلشویک را که بطور قاطع سیاست سازش با بورژوازی را رد می کرد، تصویب نمود. قطعنامه مصوب خواستار انتقال تمام قدرت به شوراهای بود و برنامه‌ای برای تغییرات انقلابی در کشور ارائه داد. چند روز بعد حزب بلشویک پیروزی بزرگ دیگری به دست آورد. در ۵ (۱۸) سپتامبر شورای نمایندگان کارگران و سربازان در مسکو پیشنهاد مشابهی از جانب آنرا با اکثریت ۳۵۵ رأی تصویب نمود.